

خواجو

چون کون هست دستم از آن کیسوی دراز زین پس من و خیالش و شبهای دیرباز

حافظ

ای سرو ناز حسن که خوش میروی بناز عشاقرا بناز تو هر لحظه صد نیاز

خواجو

هر دم آرد باد صبح از روضه رضوان پیام کاخرای دل مردگان جز باده من یحیی العظام

حافظ

عشقبازی و جوانی و شراب لعل فام مجلس انس و حریف همدم و شرب مدام

خواجو

گلی برنگ تو در بوستان نمی بینم باعتدال تو سروی روان نمی بینم

حافظ

غم زمانه که هیچش کران نمی بینم دواش جز می چون ارغوان نمی بینم

خواجو

باده مینوشم و از آتش دل میجو شم مگر آن آب چو آتش بنشانند جو شم

حافظ

گرچه از آتش دل چون خم می درجو شم مهر بر لب زده خون میخورم و خاموشم

خواجو

بوقت صبح ندانم چه شد که مرغ چمن هزار ناله شبگیر برکشید چو من

حافظ

بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن بشادی رخ گل بیخ غم زد دل بر کن

خواجو

ماهیم و عشق و کنج خرابات و روی یار ساقی ز جام لعل لب باده می بیار

حافظ

عیدست و آخر گل و یاران در انتظار ساقی بروی شاه بین ماه و می بیار

هر دو مطلع خوبست لیکن سایر ابیات حافظ بر غزل خواجو برتری دارد .

خواجو

حسد از هیچ ندارم مگر از پرهنش که جزو کیست که بر خورد ز سیمین بدنش

حافظ

یارب این نوگل خندان که سپردی بمنش میسپارم بشو از چشم حسود چمنش

خواجو را باین وزن و قافیت غزلی دیگرست بدین مطلع

آنکه جز نام نیابند نشان ازدهنش بر زبان کی گذرد نام یکی همچو منش

که بعضی ابیات آن از خوبی با بعضی ابیات این غزل حافظ برابرست .

خواجو

سرور پای بگل میرود از رفتارش و آب شیرین ز عقیق لب شکر بارش

حافظ

فکر بابل همه آنست که گل شد بارش گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش

این غزل را حافظ با این مطلع پیروی کرده و تمام غزل را از هر حیث نیکوتر

از خواجو فرموده است .

خواجو

شمع بنشست ز باد سحری خیز ندیم که ز فردوس نشان میدهد انفاس نسیم

حافظ

فتوی پیرمغان دارم و قولیست قدیم که حرامست می آنجا که نه یارست ندیم

خواجو درین غزل گفته است.

برو ای خواجه که صبرم بدوا فرمائی کاین نه درد یست که درمان پذیرد ز حکیم

حافظ گوید .

فکر بهبود خود ایدل زدری دیگر کن درد عاشق نشود به بمدا وای حکیم

حافظ در همان معنی این بیترا گفته لیکن مضمون را خوشتر ادا کرده ا

خواجو

خرم آنروز که از خطه کرمان بروم دل و جان داده ز دست از پی جانان بروم

حافظ

خرم آنروز کزین منزل ویران بروم راحت جان طلبم و ز پی جانان بروم
در اینغزل حافظ اکثر ترکیبات استاد را آورده چنانکه هر کس بنگرد بدون
تأمل اینمعنی را تصدیق خواهد کرد.

بعضی عزلهای خواجو را خواجه با تغییر قافیه پیروی کرده و از وی الهام
گرفته است.

خواجو

مسیح وقتی ازین خسته دم دریغ مدار ز پا در آمدم از من قدم دریغ مدار
ورم و قدم بعیادت نمیسپی باری تققدی بزبان قلم دریغ مدار

حافظ

صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار وز و بعاشق بیدل خیر دریغ مدار
بشکر آنکه شکفتی بکام بخت ایگل نسیم وصل ز مرغ سحر دریغ مدار
گاه معانی و مضامینی در اشعار خواجه میباشد که پیدا است از خواجو گرفته و در
شعری آورده چون این بیت.

خواجو

دل درین پیره زن عشوه گر دهر میند کاین عروس نیست که در عقد بسی داماد است

حافظ

مچو درستی عهد از جهان بی بنیاد که این عجوزه عروس هزار داماد است
و گاه مصارعی بالتمام از استاد گرفته در غزل خویش آورده است.

خواجو

دل صنوبریم همچو بید می لرزد ز بیم درد فراق تو ای صنوبر دل

حافظ

دل صنوبریم همچو بید لرزانست ز حسرت قد و بالای چون صنوبر دوست

خواجو

تا بینند مگر نور تجلی جمال همچو موسی ارنی گوی بمیقات آیند

حافظ

باتو آن عهد که در وادی ایمن بستیم همچو موسی ارنی گوی بمیقات بریم

اینگونه اشعار درغزلهای لسان الغیب ملاحظه میشود .

در ساقی نامه خواجو ایاتی هی باشد که بی کم و کاست در ساقی نامه خواجو
ت و ممکنست کتاب سهواً در اشعار خواجه ثبت کرده باشند لیکن بمصارعی هانند
خوش خبر باش ای نسیم شمال» که از مثنویات خواجوست و خواجه برای مطلع غزلی
انتخاب فرموده توجه خاص داشته است علی ای حال اولاً در طرز غزل آمیخته بهرفان
خواجو مقدم بر حافظست ثانیاً اکثر ترکیبات و کنایات و استعارات و مضامین اشعار
خواجه مأخوذ از خواجوست و خواجو در ارائه طریق خواجه سهمی بسزا دارد و
بمضمون الفضل للمتقدم باید اشعار خواجورا اعتبار و قدری نهاد و شاعری که در همان
عصر و زمان گفته « دارد غزل حافظ طرز سخن خواجو» بی سبب نگفته و انصاف داده
و دانسته است که سخن سنجان بعد از هر دو دیوان را پیش نظر خواهند آورد و
خواهند دید که حافظ طرز سخن خواجو را پستندیده و اختیار کرده است بهر حال این
دو استاد اشعار و ترکیبات مشترك بسیار دارند که در خود استقصای بیشترست .

نه تنها حافظ شیفته اشعار خواجو بود شعرای دیگر نیز بدان توجه خاص داشتند .
شاعر ظریف شیراز ابواسحاق حلّاج که سالی چند پس از مرگ خواجو علم
شهرت برافراشت در دیباچه کتاب کنز الاشتهای خود پس از مقدمه ای نوشته است
چند روزی در تفکر بودم که با وجود اوصاف فردوسی که نمک کلام او چاشنی دیگر
هر طعامست و مثنویات نظامی که نبات ایات او طعمه طوطیان شکر زبانست و طبیبان
سعدی که در مذاق اهل وفاق باتفاق چون عسل شیرینست و غزلیات سلمان که در کام
اهل کلام بمثابت شیروانگینست و بادستگاه طبع خواجوی کرمانی که زیره بای بیانش
علاج سودازدگان سلسله محبتست و بادقیق مقالات عماد که منطق شکرین او چون

ادویه نیست خوشبوی و با مثبت لطافت لفظ حافظ که خمریست بی خمار و شراب
خوشگوار دیگر شعرا که هر يك شهره شهری و اعجوبهٔ دهزی اند چه خیال بزم
غرض از نقل قول بسحق اطعمه اینست که خواجو را دانشمندان در ردیف شعرا
و سخنوران بزرگ آورده و با احترام از وی یاد کرده اند .

ممدوحان خواجو

ممدوحان وی چهار طبقه اند . سلاطین . امرا . وزرا . مشایخ عرفا که دراجع
بهر يك جداگانه درین فصل گفتگو خواهد شد .

سلطان ابوسعید بهادرخان

حوادث دوران این پادشاه را نگاشتیم در اینجا هرچه بنویسیم تکرار است
خواجو در مدح این پادشاه قصیده می بیش ندارد مثنوی همای و همایون را بنام این
سلطان بنظم آورده است و چنانکه نوشتیم هنگامی که وی از بغداد بآذربایجان
روانه گشت این پادشاه از جهان برفت لذا توفیق نیافت که منظومه خود را بوی تقدیم
کند .

آرپاخان

که پس از مرگ سلطان ابوسعید باهتمام خواجه غیاث الدین محمد رشیدی
ایلیخان شد و روزگاری چندان نیامید در همان سال بدست امیرعلی پادشاه دیار بکر گشته
شد و خواجو در مدح وی قصیده می و در مرثیتش ترکیب بندی دارد .

امیر شیخ حسن ایلیگانی

که در بغداد پادشاه بود و خواجو در مدح وی يك قصیده بدین مطلع
آن بحر دم کشتت و ازود هر پر بخار

یا کوه آتشت و ازو جرخ پر شرار

دارد لیکن در متن دیوان معلوم نیست چگونه بنام معزالدین ملک حسین کورت

شده است

بهر حال این قصیده را نباید در مدح ملك حسين دانست .
 خواجه در مدح دلشاد خاتون دختر دمشق و آنچه که پس از مرگ ابو سعید همسر
 امیر شیخ حسن شده بغیر از ترکیب بندی که بدین مطلع است
 آخر ای پیک صبا بگره دلم را شاد کن وز ره چاکر نوازی روی در بغداد کن
 و از عراق برای وی فرستاده ابیات و اشعاری نیز دارد و در چند مورد نامی از
 ترکان آورده و گویا مقصودش دلشاد خاتون میباشد چون این ابیات

✽

عارض ترکان نگر در چین جمع مشکفام تاجمال حور مقصودات بینی فی الخیام

✽

مرا مگوی که هر گرد و ترک ترکان گیر که گر چه راه خط امیر و صواب نیست

✽

هندوی آن کاکل ترکانه میباید شدن یا چو هندو بنده ترکان نمیباید شدن

زیرا در ترکیب بند مذکور فرموده است

زلف خوبان گیر و دست از دسته ریحان بدار

قد ترکان بین و ترک قامت ششاد کن

و اگر چنین باشد غزل « خوشا چشمی که بیند روی ترکان » را هم برای این
 بانوی ادب دوست گفته است .

جمال الدین امیر شیخ ابواسحق

که حالات وی بتفصیل نگاشته شد و خواجه در مدح وی قصایدیست .

امیر مبارزالدین محمد بن مظفر

امیر مبارزالدین محمد بن مظفر که خواجه در مدح وی قصاید بسیارست و رسائل تشریح
 استاد بنام او تالیف شده حالاتش پیش ازین مفصلاً نگاشته شد وی پس از تسلط بر فارس و قتل
 امیر شیخ ابواسحق در سال ۷۵۸ لشکر باذر بایجان کشید و آنجا را بگرفت لیکن پس از
 بازگشت در اصفهان بدست فرزندان خود شاه شجاع و شاه محمود گرفتار شد و در چشم وی
 میل کشیدند و پس از این مصیبت سالی چند بزیست تا بالاخر در سنه ۷۶۵ وفات یافت و یک
 دو قصیده که در دیوان خواجه بمدح محمد شاه است مقصود همین امیر مبارزالدین محمد میباشد .

جلال الدین مسعود شاه

فرزند شرف الدین محمود شاه اینجو برادر شاه شیخ ابواسحق که بسطنت ترسید و چنانکه نوشتیم در سال ۷۴۳ بدست یانغی باستی کشته شد و قبل از آنکه شاه شیخ ابواسحق در فارس تسلطی یابد وی گاهی نیز بر اطراف و نواحی اصفهان و فارس مسلط بود و حالات وی ضمن سوانح تاریخی سلطنت امیر مبارز و شیخ ابواسحق نگارش یافت و درین دیوان اگر در مدح جلال الدوله قصیده می میباشد مقصود همین مسعود شاه است.

جانی بیگ خان

وی از سلاطین دشت قبیچاق بود پس از پدرش اوزبک خان در سال ۷۴۷ صاحب دشت قبیچاق شد و چنانکه نگارش یافت مردم آذربایجان برای نجات از دست ملک اشرف بوی متوسل شدند و او در سال ۷۵۷ لشکر بآنجاکشید و ملک اشرف را کشت و اموال او را غارت کرد و بدشت قبیچاق بازگشت.

خواجواد در مدح وی قصیده می دارد لیکن معلوم نیست این قصیده را در دشت قبیچاق بمدح وی گفته یا آنکه هنگام جلوس سلطنت از آذربایجان برای او فرستاده است زیرا در سال ۷۵۷ که جانی بیگ خان بآذربایجان آمد و آنجا را فتح کرد مدتی از مرگ خواجو گذشته بود.

ملك قطب الدین تهمتن گردانشاه و ملك نظام الدین کیقباد

قطب الدین تهمتن از پادشاهان هر موزست که از آغاز سده هفتم بر هر موز و اطراف آن حکومت داشتند گاه بگاه مورخان از این خاندان بطور اختصار یاد کرده اند ملك عز الدین گردانشاه که از اولاد شهاب الدین عیسی ملك قدیم هر موزست بعد از ملك بهاء الدین ایاز در هر موز پادشاه شد وی پسری بنام بهرام شاه داشت که پس از مرگ او بسطنت رسید لیکن شهاب الدین یوسف نامی که از متعلقان او بود. او را کشت و بر هر موز مسلط گشت.

ملك قطب الدین تهمتن و نظام الدین کیقباد پسران گردانشاه بر او خروج کردند و ملك از وی بستند و قطب الدین تهمتن برادر بزرگتر پادشاه شد.

قطب الدین در زمان سلطان ابوسعید با جگر از بوداها چون ابوسعید بمرد سالی چند با استقلال در تمامت دریا کنار از قلات تا در بند ماچول و دشتستان و قطیف و بحرین و بعضی از بلاد اطراف سلطنت کرد و اقتدار فراوان یافت و با نظام الدین کیقباد طریق مصادقت داشت .

این دو برادر کریم اهل فضل و ادب را محترم داشته رعایت میکردند از اینرو اکثر اطراف و اکناف دانشمندان بخدمت آنان میشتافتند ملك قطب الدین را تهمتن ثانی باید دانست چه پیش از وی درین خاندان دیگری بدین نام پادشاه بود او در سال ۷۴۳ از تمام مناهی و ملامی توبه کرد و بطاعت مشغول شد سواحل در عهد سلطنت وی آبادان و معمور گشت و چون روز کاروی سر آمد پسرش یوسف شاه بسلطنت رسید . سال وفاتش را نظری « در منتخب التواریخ » ۷۴۷ و قاضی احمد غفاری « در جهان آرا » ۷۵۸ نوشته است .

امراء

امیر ناصرالدین محمد ابن برهان غوری

الجبایتوسلطان محمد پس از آنکه شاه جهان پسر سیور غتمش را بسبب جرائمی که متوجه او شده بود باردو خواست حکومت کرمان را با میر ناصرالدین محمد که از قدیم در خدمت ایلیخان بحسن افعال و اخلاق موصوف بود سپرد در سال ۷۰۷ وی بکرمان رفت و تا سال ۷۴۱ او و پسرش ملك قطب الدین نیکروز در آنجا فرمانروایی کردند .

امیر مبارزالدین بكمك امیر پیر حسین لشکر بکرمان کشید و ملك قطب الدین کاری نتوانست از پیش ببرد بهرات گریخت .

خواجودر مرگ ناصرالدین محمد ترکیب بندی بدین مطلع ساخته .

رنگ شفق نگر که چو خورشید روشنست * کز خون چشم ما فلک آلوده دامنست
و در آن ترکیب بند در ماتم وی بسیار زاری کرده است .

امیر صادق بیگ

وی از امرای نامدار سلطان ابوسعید بوده در سال ۷۱۸ از دربار ایلخان برای وصول مالیات بکرمان رفته است و بعید نیست که خواجه در همین اوان که مسلماً در کرمان بوده او را مدح گفته باشد.

مظفرالدین خلیل خان

که خواجه او را پادشاه غازی و کشورگشا خطاب کرده معلوم نیست کیست.

صفی‌الدین عبدالمومن و جمال‌الدین نیک‌پی (تهمتن)

که از امراء بوده‌اند شناخته نشدند.

خواجه غیاث‌الدین محمد رشیدی

از وزرای فاضل و ادب دوست و کریم و منشیان بلیغ بود و چون پدر در اکرام و انعام اهل فضل می‌کوشید اکثر مصنفین آن عهد کتاب بسیار بنام وی تألیف کرده‌اند و شعرا را در مدح وی قصیده هاست قاضی عضد کتاب فوائد غیاثیه و شرح مختصر ابن‌حاجب قطب‌الدین رازی شرح مطالع و شرح شمسیه را بنام این خواجه انشاء فرموده او حدی مرافی مثنوی جام‌جم را بنام او ساخته معینی جوینی نگارستان را به اسم وی پرداخته حمدالله مستوفی تاریخ گزیده و ترهة القلوب را برای او تألیف کرده و خواجه نیز در اشعار خواجه را بسیار ستوده است.

در باب وفور جود و سخا و رعایت علما و ارباب فضل در کتب از خواجه حکایت‌ها نوشته‌اند و چنانکه نوشتیم پس از قتل دمشق خواجه سلطان ابوسعید وزارت را بدو مفوض داشت و او تا زمان سلطنت آرپاخان در کمال اقتدار و استقلال وزارت داشت تا آنکه امیر علی پادشاه دیار بکر بهواداری موسی خان یا ذربایجان آمده با آرپاخان جنگید و آرپاخان شکست خورد و خواجه غیاث‌الدین محمد گرفتار گشت او را پیش امیر علی پادشاه بردند امیر علی با اینکه از خواجه بسیار رنجه خاطر بود اما ویرا احترام کرد امرای امیر علی در قتل خواجه غیاث‌الدین اصرار ورزیدند و او را

فارسال ۷۳۶ شهید کردند و آریباخان را نیز در پی وزیر بسرای باقی روانه ساختند پس از قتل وی تمام اموال و نقایس و کتابخانه وی را که در ربیع رشیدی بود بکارخ بردند .

خواجه تاج الدین احمد بن محمد بن علمی عراقی

بسیار شعر دوست و شاعر نواز بود و در میان شعرای عراق بچود و سخا و صوف و اشتها داشت و اکثر شعرای عراق بخدمتش شتافته و از صلوات و جوایز کرامتش بهره ور میشدند تاج الدین احمد نخست در خدمت ملک قطب الدین نیکروز حاکم کرمان بود آنگاه که امیر مبارز الدین کرمان را محاصره کرد خواجه خود را از حصار نجات داد و با امیر مبارز الدین پیوست و وزیر او شد در وزارت امیر مبارز الدین ترقی وی باوج کمال رسید پس از آنکه شمس الدین صائین قاضی در خدمت امیر مبارز مورد توجه شد اعتبار وی کم گشت تاج الدین تدبیری کرد که امیر مبارز الدین شمس صائین را بسفارت نزد امیر شیخ ابواسحق فرستاد شمس الدین صائین نزد امیر شیخ ماند امیر مبارز الدین دانست که این اتفاق بنا بانغوای خواجه تاج الدین بوده است حکم کرد که خواجه را بکشند خواجه امیر مبارز الدین را التماس و طلب بخشش کرد در آنوقت رباعییی عرض کرد که بیت اخیر آن اینست .

بر تاج عراقی ز سر لطف ببخش تا خسرو تاج ببخش خوانند ترا

امیر ویرا بخشیده ورقم عفو بر جریده گناهایش کشید خواجه مدتی چند همچنان بوزارت وی اشتغال داشت اما بالاخره ویرا گشت تاج الدین را فرزندى بنام سیف الدین سعید بود که در سال ۷۴۵ تولد یافت و خواجو در تهنیت ولادت وی قصیده می بدین مطلع دارد .

منهی جانم رساند از عالم معنی خیر کای حدیثت هم چو جان در عالم معنی سمر

بهاء الدین ساوجی^(۱) از شعرا ایست که سالها در خدمت خواجه تاج الدین احمد

(۱) ازین شاعر کسام تذکره نویسان یاد نکرده اند دیوان اشعار وی در کتابخانه مدرسه سپهسالار

موجود میباشد .

در کرمان بوده و تمام اشعار وی مدح و ستایش این خواجه میباشد از جمله در دیوان وی مکتوب منظوم است بنام خواجه غیاث الدین محمد وزیر سلطان ابوسعید و آرپاخان بهاء الدین در این مکتوب پس از توصیف بسیار از رعیت نوازی خواجه تاج الدین و ذکر رباطات و خاتمه‌های که از بنام خواجه غیاث الدین محمد بنا کرده گفته است .

خواجه هر روز پانصد کله آتش بدریشان و فقرا از مال خویش میدهد و رباطی دریم ساخته است که مردم از بیم دزد در آن پناه برده و درامین و راحتند و بسیار اموال بر آن وقف کرده .

از این منظومه برمیآید که تاج الدین آرزو داشت غیاث الدین محمد ویرا بار دو طلبد و در دیوان ویرا منصبی در خور بخشد برین نامه و مکتوب منظوم چون عماد فقیه تنی چند از بزرگان کرمان نظماً گواهی نوشته‌اند .

خواجوراد مدح این وزیر دانش پرور قصایدغزلیست و در مثنویات نیز اکثریاد انعام بیشماروی بوده و او را ستوده و در پایان مثنوی گل و نوروز چنین فرموده است .

من آتش نهاد افتاده بر خاک	بدورانش زدم خرگه بر افلاک
مرا ادهمچو باد از خاک برداشت	سرم مانند ابراز چرخ بفراشت
دلم از بحر احسانش بنهاریست	تم بر راه فرمانش غباریست
اگر برب لب رسد چون جرعه جانم	بود پر باده از مدحش دهانم

در همین مثنوی چنانکه گفته است خواجه تاج الدین بهر بیتی ویرا بهای خانه می داد و مانند صبح آستین وی پرسیم و زر کرد و کنار او را چون دریا پر گهر ساخت و بالاخره گوید ..

ز خلعت از سرم تا پا بیوشید	چو کوهم زرکش خارا بیوشید
دهم داد و بدهداری رسانید	سرم بر چرخ رنگاری رسانید
اشارت کرد تا که پیکری خاص	بگناه جلوه چون طاوس رقاص
جنیبت وار در پیشم کشیدند	وز آنکه باز درویشم ندیدند

بنا بر این شاعریکه از ممدوحان این احسان و کرم دیده چگونه ممکنست طبق زری ویرا شادی مرگ کند .

اشعار خواجو چنانکه نوشته شد بدستور این وزیر سالی چند قبل از وفات شاعر جمع و تدوین شده است .

شمس الدین محمود صائِن قاضی

شمس الدین صائِن از وزرای سلطان امیر شیخ ابواسحق و امیر مبارزالدین بود خواجو را در مدح وی قصاید بسیارست و در مثنویات خود ازین وزیر دانش دوست بنیکی یاد کرده و اورا ستوده است . شمس الدین در آغاز از ارکان دولت امیر پیر حسین چوپانی بشمار میرفت بعد از توجه امیر شیخ ابواسحق و ملک اشرف بغارس بآنان پیوست و همیشه از امیر مبارزالدین نزد ملک اشرف و امیر شیخ ابواسحق بدمیگفت و دشمنان وی داستان بامیر مبارزالدین باز گفته بودند چون ملک اشرف از امیر مبارزالدین التماس ملاقات و کمک داشت او ملاقات و کمک را منوط بتسلیم مولانا شمس الدین صائِن کرده بود ملک اشرف برای رضایت خاطر امیر مبارز و حصول مقصود مولانا را گرفته مقید نزد وی فرستاد ولی جمعی شفاعت کرده آنان را آشتی دادند مقرر شد که قلعه سیرجان را که در تصرف پسر او عمیدالملک بود بامیر مبارزالدین واگذار و در سال صد هزار دینار بگیرد از آن پس شمس الدین صائِن بخدمتگزاری امیر مبارزالدین پرداخت چون خواجه تاج الدین احمد عراقی وجود او را مانع پیشرفت کار خویش مینداشت از امیر مبارزالدین خواست که او را برسم رسالت بجانب شیراز فرستد تاغبار کدورت از آینه دل امیر شیخ ابواسحق بزدايد و ابرقوه و شبانکاره را از مملکت فارس مفروز ساخته ضمیمه ولایات امیر مبارزالدین کند شمس الدین قاضی در سال ۷۴۵ روانه فارس شد ولی چون بدانجا رسید بواسطه وحشت و یمی که از امیر مبارز داشت در خدمت امیر شیخ ماند و بامشارکت امیر غیاث الدین علی یزدی متکفل امروزارت شد .

شمس الدین صائِن و امیر غیاث باهم نمیساختند شمس الدین بیبانه نظم نواحی

گرهسیر فارس و رسیدگی بسواحل بانجا رفت سپاهی تپیه دید و ظاهراً بعنوان اقتدار بناحیه سرد سیر کرمان و باطناً بقصد تسخیر آنجا رهسپار شد و قبائل سرکش هزاره اوغان و جرمانی را که سر باطاعت نمیآوردند باخود هم آهنک ساخت و در سال ۷۴۶ با امیر مبارزالدین جنگ کرد امیر مبارزالدین فاتح گشت و بیشتر امرای شمس الدین صائمن دستگیر شدند و خود شمس الدین بقتل رسید و این قطعه را خواجو در مرگ وی گفته است .

سال هجرت هفصد و چل بود و شش کز دور چرخ

نیم روز چار شنبه چارم ماه صفر

شمس دین محمود صائمن قاضی آن کز کبریا

بود در اوج معالی آفتاب سایه و در

زد علم بروادی رودان و تیغ کین کشید

بسته همچون کوه بر قصد شه کرمان کمر

چون پرواز آمد از هر سو عقابی جان شکار

شد برون از آشیان چون شاهباز تیز پر

و اندر خش باد پای از مرکز خاکی برون

و آمدش دور حیات از گردش گیتی بسر

این قطعه در دیوان خواجو نیست حافظ ابرو در زبدة التواریخ بنام وی ضبط

کرده است .

امیر شیخ ابواسحاق از این حادثه بر آشفت شخصاً عزیمت کرمان کرد و با امیر

مبارزالدین در جنگ شد و کاری از پیش نبرد و باز گشت پس از شمس الدین امیر شیخ

وزارت را با امیر کمال الدین حسین بن جلال بن خواجه رشید وزیر و رکن الدین

عمید الملک تفویض کرد .

خواجه برهان الدین فتح الله

خواجه برهان الدین ابونصر فتح الله پسر کمال الدین ابو المعالی از مشاهیر

علماء و وزراست بنا بقول محمود گیتی چون خواجه رشیدالدین را در سال ۷۱۸ شهید کردند جمعی را که شایستگی وزارت داشتند بقلم آوردند و مقدم بر همه خواجه کمال الدین بود او قبول نکرد لیکن وزارت امیر مبارزالدین را پذیرفت و پس از چندی استعفاء کرد و بحج رفت و بعد از بارگشت گوشه نشین شده بعبادت مشغول گشت تا آنکه در سنه ۷۳۸ وفات یافت و این رباعی خواجه برای آرامگاه اوست .

هر کوب جام لایزالی بوسد خاک در ایندرگه عالی بوسد

شاه فلک از بام درافتد هر روز تا قبر فقیر ابوالمعالی بوسد

در سال ۷۴۲ که خواجه پرهان الدین در شیراز بود امیر مبارز ویرا برای وزارت بطلبید و او تا سال ۷۵۲ و زیروی بود بر حسب استعفای خود بر کنار شد و در سال ۷۵۶ دگر باره تقادم وزارت و فضا گشت در سال ۷۵۹ که شاه شجاع و شاه محمود امیر مبارزالدین را گرفتند با مر شاه سلطان این وزیر صائب رای صافی ضمیر را کشتند .

خواجه عمید الملک رکن الدین مهدی

او نیز از وزرای خیر و نیکخواه اهل فضل و ادب بود نخست کوتوالی قلعه سیرجان داشت در ایام وزارت پدرش شمس الدین محمود صامن قاضی در خدمت وی بکار دیوان اشتغال جست و در امور وزارت ادرا یاری میکرد پس از قتل شمس الدین محمود امیر شیخ ابو اسحق وزارت باو و کمال الدین حسین رشیدی تفویض فرمود بعد از زوال کوکب پادشاهی امیر شیخ بخدمت امیر مبارزالدین پیوست .

در سال ۷۵۷ عمید الملک باتفاق مولانا ناصر الدین خنجی و امیر کمال الدین و خواجه صدرالدین اناری برای استحکام روابط دوستی میان امیر مبارزالدین و اتابک عزالدین بلرستان رفت و احوال وی ازین پس معلوم نیست .

خواجه شمس الدین زکریا

وی خواهرزاده و داماد خواجه غیاث الدین محمد رشیدی بوده هنگامیکه امیر شیخ حسن ایلکانی بر امیر علی پادشاه و موسی خان ظفر یافت و بر بیشتر بلاد عراق و آذربایجان مسلط شده منصب وزارت را بوی تفویض فرمود و خواجه در تمام ایام دولت

امیر شیخ حسن وزارت داشت و پس از مرگ او نیز چندی بوزارت سلطان اویس و سلطان حسین پسران او مشغول بود و بر مرگ طبیعی از اینجهان در گذشت .

خواجه زین الدین علی

زین الدین علی که در دیوان اشعار خواجو و برامنشی الممالک بقلم آورده اند همانا زین الدین علی فرزند سید عضد الدین و برادر مظفر الدین حسن میباشد که علی الظاهر در خدمت غیاث الدین محمد رشیدی بوده و در دیوان بکار منشی الممالکی اشتغال داشته است از حالات وی و برادرش چیزی بدرستی معلوم نیست و خواجو در مدح وی قصیده‌ای بدین مطلع دارد .

صبح چو سر برزد از دریچه ابراج شاه زمرّد سر بر آینه کون تاج

جمال الدین دیلم اصفهانی

ظاهر آوی از صدور بوده چه در عنوان قصیده‌ای که خواجو در مدح وی سروده او را صاحب المعظم خوانده است لیکن در تواریخ بدین نام وزیر دیده نشد .

امیر جمال الدین احمد

که خواجو را در مدح وی قصیده‌ایست بعید نیست امیر جمال الدین ابن تاج الدین علی شروانی باشد که در ایام سلطنت امیر علی پادشاه بوزارت رسید و پس از تسلط امیر شیخ حسن ایلکائی بر آذربایجان وزارت وی بسر آمد و چون در دوران قدرت مردم را بسیار دلجوئی کرده و استمالت فرموده بود پس از تسلط امیر شیخ حسن گزندی بوی نرسید .

خواجه ناصر الدین علی

مسلماً از منشیان دیوان ایلخان بوده است لیکن نام او را در هیچیک از تواریخ نیافتیم .

بهاء الدین محمود یزدی

که خواجو مثنوی گوهر نامه را بنام وی سروده پس عزالدین یوسف بن زکی الدین محمود بن فخر الدین احمد بن قوام الملک نورالدین مسعود بن حمید الملک محمود بن نظام الملک طوسی بوده و ظاهراً وی بوزارت امیر مبارزالدین محمد دیاشرف الدین مظفر پسرش رسیده است .

شمس الدین محمود هر موزی

در مدح این شمس الدین محمود هر موزی خواجو را قصیده نیست بدین مطلع
چون رخت کس ماه در زیور نیافت چون لب کس لعل پر شکر نیافت
ظاهراً وی از وزرای قطب الدین تهمتن بوده است و از احوالش چیزی معلوم
نیست .

جلال الدین شاه خوافی و فخر الدین تبریزی نیز شناخته نشدند لیکن مسلماً از
صدور و منشیان دیوان بوده اند .

خواجه عز الدین مسعود

از وزرا بوده لیکن در تواریخ نام او یافت نشد و ممکنست عز الدین مسعود
دامغانی باشد که بعد از خواجه عبدالحی وزیر ملک اشرف شده است .

خواجه صدرالدین یحیی قزوینی

منشی الممالک بوده و احوالش را نیافتیم و مسلماً بغیر از صدرالدین یحیی
تمغاجیست که خواجو ویرا هجو کرده است .

نصیرالدین عمیدالملک

وی از وزرای عالیقدر بوده لیکن در تواریخ نامی از وی نیست .

هتتا و

شیخ مرشدالدین ابواسحاق ابراهیم بن شهریار کازرونی

از بزرگان عرفای قرن پنجم هجری و معاصر بامجدالدوله و علاء الدوله کاتبه از
دیالمه که بر فارس استیلا داشتند بود گویند باشیخ رئیس ابوعلی سینا در بعضی مطالب
عرفانی سؤال و جواب دارند .

تولد شیخ در سال ۳۵۲ در نورد کازرون اتفاق افتاد و پدرش شهریار نخست
کیش زردشت داشت در بدو تسلط دیالمه بر فارس اسلام اختیار کرد و شیخ و برادرانش
در اسلام پدر بعرصه وجود آمدند .

پدر شیخ مردی پیشه ور و تهیدست بود و شیخ ناچار پیشه‌ی اختیار کرد که دستیار پدر باشد اما چون بخواهند و نوشتن شوق بسیار داشت سحرگاه پیش از آغاز کار بدرس قرآن میرفت و در تحصیل علم چنان حریص بود که زودتر از همه کودکان بدرس حاضر میشد و چون بعد تمیز ورشد رسید بشیراز آمد و در مجامع خداوندان دانش آغاز مرادت کرد در مجلس درس ابو عبدالله محمد بن عبدالله بیضاوی حاضر میشد و نزد ابی احمد عبدالوهاب رامین نلّمذ میکرد تا آنکه از مدرّسین شیراز بی نیاز گشت. در او شوق و حالی برای هدایت و ارشاد پیدا شد مردم بوی گرویدند ابو عبدالله محمد بن جذین رامان و در ساختن تاسپاهی فراهم آورد مخارجی که برای اینکار مصرف میشد از محل وجوهی بود که مریدان و مردمان معتقد بشیخ میبرد اذخند و او با کفتار جنگ میکرد و بهمین مناسبت ویرایشی غازی نیز میگفتند وی در سال ۳۸۸ زیارت مکه رفت در راه ملازم ابوبکر عبّادانی و حسن بن علی بن محمد کازرونی شد و در بازگشت ملازم شیخ حسین اگار گشت پس از مدتی که در شاداند غربت و مشقت تکمیل بسر برد در بسیاری از علوم مانند اصول و کلام و حدیث و تصوف مهارتی تمام یافت برخی نوشته‌اند اشتغال شیخ بیشتر در محضر قاضی ابوالطیب طبری بوده است ابن خلکان آورده که شیخ ابواسحق در مدرس ابوالطیب بنیابت مینشست و بر اصحاب وی درس استاد تقریر میکرد بالاخره آستان شیخ محط دانشمندان و فقرا و مرتاضان و متصوفه شد و از اقطار بلاد اسلام گرد وی جمع میشدند گویند شصت و چهار خانقاه را اسباب فرمود و هر یک را سفره‌ی مرآب داشت و هر آن شخصی گماشته بود که بمصالح آن بقعه قیام میفرمود و چنانکه نوشته اند بیست و چهار هزار کس از گبر و یهود بدست او مسلمان شدند.

وفات شیخ در یکشنبه هشتم ذی القعدة ۴۲۶ اتفاق افتاده است و مزارش در کازرون میباشد.

شیخ در طریقت پیرو محمد بن خفیف «متوفی ۳۵۳» بود و خرقه از دست شیخ حسین

اگر گرفت با ابوسعید ابوالخیر معاصر بود و با وی مکاتبات داشت .
در ایام حیات در راه پیشرفت آئین اسلام اهتمام فراوان مبذول داشت و
مساعی تبلیغاتی اوهنگام موعظه بکار رفته است .

وی بسیار مهمان نواز و کریم و باسخا و مهرورز و نیکوکار بود و بیشتر توفیق
شیخ در طریق پیشرفت اسلام ازین راه بود در فردوس المرشدیه از شیخ کرامات بسیار
نقل شده است .

خرقه شیخ ابواسحق را پس از وی خطیب ابوالقاسم عبدالکریم بن علی بن سعد
(متوفی ۴۴۲) یافت و بعد از وی همچنان نوآب و جانشینان داشتند تا آنکه بشیخ اوحده
الدین عبدالله بلیانی رسید و بعد از وفات او شیخ امین الدین کازرونی گرفت
ارادت خواجو بشیخ ابواسحق آنقدر بود که سیصد سال از مرگ وی گذشته بود
و او را چون مرادی زنده مدح میگفت و ستایش میکرد .

شیخ الاسلام امین الدین محمد کازرونی

شیخ امین الدین محمد بن زین الدین علی بن ضیاء الدین مسعود بلیانی از عرفای
معروف سده هشتمست مولد وی بلیان کازرون میباشد در خدمت عم بزرگوار شیخ
اوحده الدین عبدالله بن ضیاء الدین مسعود بلیانی کسب کمال میکرد شیخ با وجود
فرزندان قابل و کامل او را جانشین خود فرمود و پس از وفات «۶۸۶» مسند ارشاد و خرقه
و سجاده هدایت شیخ اوحده الدین بر حسب وصیت با و حواله شد شیخ امین الدین چون
صاحب دین و دنیا بود از اعیان زمان گردید .

زرکوب نوشته است قدوة مشایخ و محیی آثار سید المرسلین شیخ شیوخ جهان
مقتدای اهل زمان بود اهل جذبات را در آن عصر ملاذ و ملجائی بغیر آنجناب نبود در
طهارت ذات و کمال ولایت و علو درجات زبده اقران آمده آوازه کمال ذات و صفت
حسن ارشاد و بزرگواری او جهانگیر گشته درویشان و مریدان او در مغرب و مشرق
تا بحدود چین بحرمت وجود مبارک وی معزز و مکرّمند شیخ امین الدین در کازرون
نزدیک مزار شیخ ابواسحق کازرونی خانقاه داشت و بقول حافظ یمن همت او کارهای

بسته باز میشود امین الدین در نظم اشعار نیز ذوقی فراوان داشت و امین تخلص میگردد
و این ابیات ازوست .

من غمنا غمت بمردم دیده کشم جور و ستمت بر دل غمدیده کشم
وانکه که بمیرم رقم بندگیت بر ذرّه استخوان پوسیده کشم

☆

فریاد که دل نماند و جان رفت از تن همه طاقت و توان رفت
آن درد کجا و آن طلب کو آن عهد گذشت و آن زمان رفت
پیچاره امین که باغم و درد با دست تپی ازین جهان رفت

وفات شیخ امین الدین در سال ۷۴۵ اتفاق افتاده و مضع وی در کازرون نزدیک

مزار شیخ ابوا

صاحب عرفات نوشته است شاه اسماعیل برای ترویج دین مشایخ کبار سلف
را از قبور بر آورده بآتش قهر میسخت^(۱) بعد از سوختن شیخ کبیر^(۲) و دیگران
قصه مقبره وی کرد اما از باطن ولایت متنبه شد و فسخ عزیمت کرد و معتقد شیخ گشت
چه در وقت صدور فرمان پای اسب وی بلغزید و میخواست بر زمین افتد دیگر آنکه
گنبد مقبره ویرا دوازده ترک و شقه ساخته بودند و شاه اسماعیل این را از کرامات
اودانست . بسیاری از بزرگان سده هشتم چون زرکوب و خواجه بشیخ امین الدین
ارادت داشتند بعد از او سلسله کازرونیه کم کم از میان رفت .

شیخ امین الدین کاملاً پیروی از شیخ مرشد الدین ابواسحق میکرد و آنچه ابنیه
میساخت بنام شیخ بود پس از شیخ ابواسحق بیشتر بزرگان که منسوب بوی بودند
بمرشدی معروف شدند و چنانکه نوشتیم خواجه و نیز بهمین مناسبت مرشدی نامیده اند .
مقبره شیخ امین الدین در دامنه کوهستان شمالی کازرون و زیارتگاه مردمست
و قبل از آن خانقاه و مسکن او بوده و در واقعه زلزله ۱۲۳۹ قسمتی از آن شکسته است .

(۱) مقصود صاحب عرفات ظاهراً «مشایخ اهل سنت و جماعت» بوده است .

(۲) یعنی «ابوجیدالله محمد بن خفیف» .

اشتیاق خواجو بشیخ امین الدین آنقدر بود که بی یاد وی هرگز نمیزیست
و بیشتر اشعارش یا شرح دوری از آستان این مرادست یا سخن جذبه و شوق آن معشوق
یا ک نهاد و این حال را پس از اندک تتبع بخوبی میتوان از اشعار وی دریافت .

بهر دیار که زینجا سفر کنم گویم خوشانشین طایوس و کوه ابراهیم
مقصود استاد از طایوس حضرت شیخ امین الدین و کوه ابراهیم بقعه شیخ مرشد
ابو اسحق ابراهیم کازرونیست و در اشعار خواجو مانند حافظ این قبیل کنایات و استعارات
عارفانه بیحد و شمارست که باسانی معانی آن بدست نمیآید از اینرو تفسیر و تعبیر آنها
مشکلست . خلاصه در غزلی دیگر که در فراق شیخ امین الدین میباشد باز چنین
گفته است .

اگرچه پشه نیارد شدن ملازم باز مرا بمنزل طایوس رغبتیست عظیم
ز آهم آتش نمرود بفسرد آندم که دردم گذرد یاد کوه ابراهیم

خواجو بغیر از یک قصیده که در شأن و مرتبت مراد خویش فرموده در اکثر مثنویات
خود شیخ امین الدین راست ستوده است و اکثر چون بلبل خوش نغمه بی بر گل
بوستان مرشدی دستا نسرا می کرده و هر گاه از شیخ مرشد الدین ابو اسحق سخنی
بر زبان رانده از جانشین او یاد کرده و دم از بندگی و ارادت وی زده است چنانکه
در روضه الانوار گوید .

من که گل از باغ فلک چیده ام	چار حد ملک ملک دیده ام
روی زمین را زده ام پشت پای	ساخته بردیده سیاره جای
یافته از موهبت ایزدی	تاج سر از خاک در مرشدی
جان بتن از مرشد دین نوریافت	جنت دینم ز امین حور یافت
تعنه ام از عالم بالا رسید	خلعتم از حضرت علیا رسید
روی زکاشانه گل تافتم	ره بسرا پرده دل یافتم
بلبل خوش نغمه راز آمدم	سوی چمن رفتم و باز آمدم
طایر آن روضه جانی شدم	ز امر این کعبه فانی شدم

خواجو از اعتکاف این کعبه ثانی و روضه جانی یعنی آستان مراد و پیر و دلیل
 در راهنمای روشن ضمیر از گدائی بشاهی رسیدن از اسارت نفس و هوی دست و از بند خود
 پرستی جست از هستی طمع بر کند و در مقام نیستی منزل گزید خانه دل را از بیگانه
 پرداخت تا معشوق حقیقی را با خود آشنا ساخت در شبهای تیره آنقدر نوبت مهر دوست
 نواخت تا آنکه ویرا شناخت و بسیار سحرها وصال و دیدار او یافت و با آنچه آرزو داشت
 رسید و به مرتبه‌ای ارتقاء جست که گفت .

سرچو ملک پر زدیم از حرم سرمدی تا علم مرشدی بر فلک افراختیم

سید عضدالدین

آنچه بنظر میرسد این سید عضدالدین که در عنوان قصیده بدین مطلع :

قم اللیل یا صاحبی بالرکاب قطع لاجلی الفلا والسباسب

مرتضی الاعظم خطاب شده و خواجو سخاوت و شجاعت ویرا ستوده است بغیر از
 سید عضدالدین یزدی پدر جلال عضد شاعر که در آغاز دولت ابوسعید شحنة فارس بود
 میباشد چنانکه ازین قصیده و یک قطعه دیگر بر میآید وی از علما و فضلاء بنام آن
 عهد بوده و دو پسرش زین الدین علی و مظفر الدین حسن در دیوان ایاخان بمنشی العمالکی
 اشتغال داشته اند بنابراین در سده هشتم سده عضدالدین در فارس و آذربایجان مشهور
 بوده اند .

۱- سید عضدالدین یزدی که برخی نوشته‌اند بوژارت امیر مبارزالدین مظفر
 هم رسیده است .

۲- قاضی عضدالدین عبدالرحمن ایجی معروف صاحب مواقف و فوائد غیائی
 و شارح مختصر ابن حاجب که در سال ۷۵۶ وفات یافته است .

۳- سید عضدالدین ابوعلی صاحب عنوان که نامش بدرستی معلوم نشد .

سید حمیدالدین محمود

وی شناخته نشد و خواجو در مدح وی یک قصیده بدین مطلع دارد .

الا ای لعبت قدسی بیار آن راح ربعانی که باروح القدس ما را سماعی هست روحانی

در نسخه دیوان خواجو مورخ سال ۸۵۰ متعلق بکتابخانه ملکی ملک عثمان ابن قصیده بمدح اوست ؛ لیکن در نسخه دیگر بنام قاضی القضاة مجدالدین اسمعیل بن یحیی میباشد و تخلص بمدح نیز چنینست .

امام الخافقین اقصی القضاة انکوچو بوالقاسم جهان عنصری براداده است القاب حسانی سپهر فضل مجدالحق والدین آنک اوفاتش بود مصروف بر اعلاى رایات مسلمانی خدیو خطه اسلام اسمعیل بن یحیی که دارد اصطناع حیدری وزهد سلمانی معلوم نیست این قصیده را در مدح کدام يك باید دانست اگر در مدح مجدالدین اسمعیل باشد این همان مجدالدین اسمعیل معروفست که حافظ هم در قطعه مشهور بمهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد از چنین یاد کرده است .

دگر مرئی اسلام شیخ مجدالدین که قاضی به ازو آسمان ندارد یاد پدر مجدالدین اسمعیل هم مدوح سعدی بوده و ابن بطوطه از مجدالدین در سفرنامه خود کرامات بسیار نقل کرده و در هر دو سفر خود بشیر از صحبت ویرا دریافته است . ولادت وی در سال ۶۶۲ و وفاتش را در هفتصد و پنجاه و شش ضبط کرده اند .

شیخ سیف الدین باخرزی

از مشاهیر عرفای سده هفتم و از خلفای شیخ نجم الدین کبری میباشد وی بعد از تحصیل و تکمیل علوم بخدمت شیخ رسیده و تربیت یافته برخی نوشته اند وی خرقه از دست شیخ تاج الدین محمود بن حداد اشهبی گرفته و وفاتش در سال ۶۵۸ بوده است عبدالرحمن جامی در تفهیمات سال در گذشت ویرا ۶۵۹ یاد کرده است .

خواجو این قصیده را از سر ادرات سالها پس از مرگ این عارف در مدح او ساخته است . دوش چون سیمرغ زرین کوه بر قاف آشیان آمدند از هر طرف مرغان شبخوان در فغان و این چندان مستبده نیست چه نظایر آن بسیار دیده شده است .

زین الدین زیر آبادی و برهان الدین کوبنانی

نام این دو تن که پیدا است از علما و فقهای زمان خود بوده اند در هیچیک از کتب تاریخ و رجال ملاحظه نشد .

آثار خواجه

اشعار و آثار خواجه آنچه تا کنون دیده شده بدین تفصیلست .

۱- صنایع الکمال مشتمل بر قصاید و قطعات و ترکیبات و ترجیعات و غزلیات

میباشد .

غزلیات در این دیوان بدو دفتر تقسیم شده یکی غزلهائی که در سفر گفته و سفریات

نام دارد و دیگری غزلیاتی که در حضر فرموده و به حضرات موسومست و در حدود ۱۰۷۳

هزار بیت میباشد .

چنانکه در دیباچه نوشته شده است صنایع الکمال بر حسب امر و دستور خواجه

تاج الدین احمد قبل از مرگ او بکوشش تنی چند از فضلا و دانشمندان جمع و تدوین

شده و بدینصورت در آمده لیکن معلوم نیست دیباچه آن بقلم کیست چه از نویسنده

و آنانکه اهتمام در تنظیم دیوان استاد فرموده اند نامی نمیباشد اما اشاره

شده که استاد دیوانی دیگر بنام بدایع الجمال دارد که ازین پس آنچه فرماید در آن

ثبت خواهد شد .

صنایع الکمال بغیر از قصاید و غزلیات و ترکیبات و رباعیات شامل در مثنوی همای

و همایون و گل و نوروز میباشد چنانکه بدایع الجمال نیز دارای دو مثنوی دیگرست

لیکن چون در نظرست خمسة استاد جدا گانه چاپ شود لذا ما مثنویات را ازین دو کتاب

جدا کردیم .

عدد ایات صنایع الکمال را در دیباچه این کتاب بیست و پنج هزار نوشته اند در

صورتیکه بامثنوی همای و همایون و گل و نوروز بیش از هفده هزار و ششصد و سی و سه

بیت نمیشود معلوم نیست هفت هزار و چهار صد بیت اختلاف از کجا پیدا شده است .

۲- بدایع الجمال مشتمل بر قصاید و ترکیبات و غزلیات و رباعیات که دفتر

غزلیات آن بنام شوقیات خوانده شده و ۴۳۴۰ هزار بیت میباشد .

پس تمام اشعار خواجه که در این چند دفتر جمع و بچاپ رسیده در حدود ۱۵۰۷۶

هزار بیت است .

۳- همای و همایون این مثنوی که با این بیت آغاز شده .

بنام خداوند بالا و پست که از هستیش هست شد هر چه هست
 ببحر مقارب و بروزن اسکندرنامه حکیم نظامی بنظم در آمده و چنانکه نوشته
 شد این مثنوی را استاد هنگام مسافرت بنام سلطان ابوسعید و خواجه غیاث الدین محمد
 وزیر گفته و درین مثنوی ابو الفتح مجدالدین محمود را که از صدور بوده و بوی التفات
 داشته ستوده است لیکن پس از مسافرت پتبریز سلطان ابوسعید وفات یافت و در آن
 هنگام خواجه تاج الدین احمد و شمس الدین صائین قاضی باپسرش عمید الملک
 رکن الدین برای تهنیت جلوس ارباخان پتبریز آمده بودند تاج الدین احمد که از
 نظم این داستان آگاهی داشت و با خواجه دوست بود از چگونگی این منظومه
 پرسید سپس شمس الدین صائین و عمید الملک را برانگیخت تا دیرا نوازش و اکرام نمودند
 لذا استاد این منظومه را بنام این پدر و پسر دانش دوست تمام کرده و در پایان تاریخ اتمام
 را اینگونه بنظم در آورده است .

من این نامور نامه از پهر نام
 چو کردم بفال همایون تمام
 کنم بذل بر هر که دارد هوس
 که تاریخ این نامه بذلت و بس

۷۳۲

نظم این مثنوی بسبب سفرهای طولانی در حدود ده دوازده سال طول کشید
 یعنی درسی سالگی آغاز و در چهل و دو سالگی انجام پذیرفته است .

همای و همایون چون داستان دامق و عنذرا و ویس و رامین و لیلی و مجنون افسانه‌های
 عشقیست و ۴۴۰۷ بیت میباشد .

این مثنوی در سال ۱۲۸۹ هجری در لاهور و سپس در بمبئی چاپ شده است .

۴- مثنوی گل و نوروز این منظومه بروزن خسرو و شیرین حکیم نظامی با این
 ایات آغاز شده است .

بنام نقشبند صفحه خاک
 عذار افروز مهر و یان افلاک
 عبیر آمیز انفاس بهاری
 زبور آموز کبک کوهساری

گل و نوروز را خواجه بنام تاج الدین احمد عراقی افتتاح و بنام پشاه شیخ ابواسحق تمام کرده است .

در این مثنوی خواجه در مدح مرشد الدین شیخ ابواسحق کلزرونی و شیخ امین الدین اشعاری سروده و اظهار بندگی بسیار نسبت بشیخ خود نموده است و در تاریخ اتمام این مثنوی که در حدود ۲۵۰۰ بیت میباشد چنین گفته است .

بروز جیم و از مه دال رفته	ز هجرت باومیم و ذال رفته
و گر خواهی که روشتر بگویم	غبار فکرت از طبیعت پیشویم
دوشش بر هفصدوسی گشته افزون	پایان آمد این نظم همایون

گل و نوروز مانند همای و همایون داستانی عشقی میباشد و چنانکه فرموده ترجمه از هندوست .

۵- روضة الانوار - این مثنوی ببحر مخزن الاسرار حکیم نظامی و باین دو بیت آغاز شده است .

زیت الروضة في الاول .	بسم الله صمد مفضل
شد چمن طبع ترنم سرای	روضه الانوار بنام خدای

خواجه این مثنوی را که ۲۲۲۴ بیست بنام شمس الدین محمد صائغ قاضی آغاز و بنام شیخ مرشد ابواسحق کلزرونی و شیخ امین الدین کلزرونی تمام کرده و سومین مثنوی از خمسه اوست .

روضه الانوار شامل هفده مقاله در سیر و سلوک میباشد و بسال ۷۴۳ پایان یافته و در تاریخ اتمام آن چنین گفته است .

روز الف بود که والا دیر	نقش قصب باز گرفت از حریر
جیم زیادت شده برهیم و ذال	آهده چون عین منعل هلال

درین مثنوی خواجه نیز از تاج الدین احمد و شمس الدین محمود یاد کرده و آنرا ستوده است .

این منظومه بسال ۱۳۰۷ شمسی در تهران چاپ شده است .

۶- مثنوی کمال نامه - این مثنوی که بنام شیخ ابواسحق کلزرونی ساخته

شده شامل دوازده باب در سیر و سلوگت بر وزن بهرامنامه حکیم نظامی و با این ابیات آغاز شده .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صنَعُ لَفْظِي وَزِينُ مَعْنَاهُ
 قادری کوهنزهست از عیب صانعی کوهقدسست از ریب

خواجودر مقدمه این مثنوی از روان شیخ برای نظم این منظومه مدد جسته و در آغاز بمدح وی ایاتی دارد و اختتام آن بنام سلطان امیر شیخ ابواسحق اینچوست کمال نامه هزار و هشتصد و چهل و نه بیتست و نظم آن دو ماه طول کشیده و در زمستان سال ۷۴۴ اتمام یافته و در خاتمت تاریخ اتمام آنرا چنین سروده است .

ماه دی بود و چرخ سنجایی در پس ابرهای سیمایی
 زال ز دره زیمت از بهمن رفته در زیر آبگون جوشن
 بز کوهی بکوه کرده مآب و ز تف تیغ مهر گشته کباب
 شد بتاریخ هفصد و چل و چار کار این نقش آزی چون کار

۷- گوهر نامه که بر وزن خسرو شیرین نظامی با این ابیات آغاز شده .

بنام نام بخش نامداران گدای درگاه او شهریاران
 برافرازنده ایوان درگاه که خار از خار آرد خیری از خار

این مثنوی که هزار و سی و دو بیت میباشد بنام بهاء الدین محمود وزیر بنظم در آمده و بمدح امیر مبارزالدین ابتدا شده .

در آغاز این مثنوی خواجو گفته است .

روزی بهاء الدین با اتفاق نزدیکان درگاه بهزلت خانه وی فرود آمد و او را نوازش فرمود و رفت دگر روز خادمی عنبر نام را با دامن زر و دیبای شوشتری پیش وی فرستاد خواجو پاداش نیکیهای او این مثنوی را که تذکره بیست از اجداد این وزیر خاصه خواجه نظام الملک وزیر مشهور سلطان ملکشاه سلجوقی بنام وی سروده است .

گوهر نامه از لحاظ ضبط سلسله نسب اولاد خواجه نظام الملک که در حدود

سال درایران سر بلند و بزرگوار وزارت کرده اند درخور اهمیت فراوان میباشد
گوهر نامه بنام شرف الدین شاه مظفر فرزند رشید امیر مبارز الدین که درین
وقت بیست ساله بود در سنه ۷۴۶ پایان پذیرفته و تاریخ اتمامش اینست .

شب آدینه بود و روز برجیس سعود آسمان ناظر ز تسدیس
مه تیر و ز مه یک نیم رفته ز هجرت ذال و واو همیم رفته
و در هند چاپ شده است .

۸ - سام نامه سام نامه که داستانی عشقیست ببحر متقارب گفته شده و برخی
گویند از خواجو نیست و تاکنون نسخه کامل آنهم دیده نشده لیکن چون باسلوب
سخن خواجو شباهت تام دارد نسبت آن بدیگری خطاست عدد ابیات این مثنوی را
از چهار هزار و دویست بیت تا یازده هزار بیت نوشته اند .

در فهرست ریو دو نسخه ذکر شده یکی دارای ۴۲۰۰ بیت و دیگری شامل ۸۰۰۰

در کتابخانه مجلس نسخه‌ای از این مثنوی موجود میباشد که آغاز و
انجام آن افتاده است لیکن آنچه از این نسخه بر میآید خواجو آنرا بنام ابوالفتح
مجدالدین محمود وزیر که در مثنوی همای و همایون هم ویرا ستوده بنظم در آورده
است و این خود دلیلی بر صحت انتساب آن بخواجوست سام نامه را در لاهور چاپ
کرده اند و در حدود سه هزار و هفتصد بیت میباشد . ظاهراً اصل نسخه لاهور نیز ناقص
بوده چه آغاز و انجام صحیحی در نسخه چاپی ملاحظه نمیشود علی ای حال تا نسخه
تمام و کاملی ازین کتاب بدست نیاید تحقیق راجع بآن میسر نیست تقی الدین اوحدی
نوشته سام نامه انحراف همای و همایونست .

۹ - مفاتیح القلوب و مصابیح الغیوب - خواجو از مجموع اشعار خود که در
اقسام مختلف میباشد و گاه محاورات و محاضرات بسیار بکار میآید این کتاب را بنام
امیر مبارز الدین تالیف نموده .

و بنام شاه منصور^(۱) ختم و هوی تقدیم کرده است .
مفاتیح که شامل پنج فصل و بیست و هشت باب میباشد در بیست و پنجم مهر ماه
۷۴۷ تمام شده و خواجو در وصف آن چهل و نه بیت مثنوی گفته و تاریخ امام را
اینگونه فرموده .

زهجرت ذال و میم و را گذشته ز ماه مهر کاف و ها گذشته
و بدعای شاه منصور کتاب را تمام کرده است .

آغاز آن - الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب المبین والصلوة والسلام علی
نبیه المرسل رحمة للعالمین و علی آله الابرار واصحابه من المهاجرین والانصار والذین
اتبعوهم باحسان الی یوم الدین .

و با این بیت پایان یافته است

چو شد حرز روان من بیانش سخن را ختم کردم بر دعایش

۱۰ - رساله البادیه - این رساله را که در مناظره نمود و بوریاست خواجو در
سوانح سفر کعبه و داستان اتفاق گذار وی به خانقاهی و دیدار پیری مجهول که خود را
معروف کرخی می نامید بشری فصیح و بیانی ملیح تألیف کرده است و آغاز آن چنین میباشد
حمد و ثنایی که سبحه طرازان حظایر جبروت زمزمه آن در عالم جان اندازند
و شکر و سپاس که سجاده نشینان جوامع ملکوت حرز بازوی ایمان سازند .

و در خاتمت تاریخ امام این رساله را که سال ۷۴۸ میباشد چنین فرموده است

ایکه بدخواه ترا در بوریا پیمیده اند تا درو آتش زند گردن بتیغ انتقام
گرچه با ما شان نمود در آب میباشد مقیم چون نم دینی که باشد صوفیان را در مقام
حاجای نون یار و دال را تصحیف کن تا بدانی کاین مقالت در چه موسم شد تمام

۱۱ - رساله سبع المثانی که در مناظره تیغ و قلم بنام امیر مبارز الدین محمد
در سال ۷۴۸ تألیف نموده و نشر آن مانند رساله البادیه معلق و پیداست مؤلف خواسته
اظهار فضل کند چنین آغاز شده است .

(۱) شاه منصور پسر شرف الدین مظفر بن امیر مبارز الدین محمد دست پسر از شاه شجاع بر اصفهان
و شیراز تسلط یافت در سال ۷۹۵ در جنگ با امیر تیمور و کشته شد .

الحمد لله الذي رصع سيوف الالسنه بجواهر التقديس والتمجيد وانطق السنه
السيوف بتلاوة آيات المنصر والتأييد ودر تاريخ اتمام آن گفته است .

يكران طبع ما ز روش باز هائده است از بسكه گرد عرصه معيش تاختم
آتش زدیم در دل و تن را بسان موم از تاب آفتاب تفكر گداختم
شمعی بیزم شاه جهان بر فروختم تیغی بروی دشمن او بر فراختم
در سال هفصد و چهل و هشت دست داد کاین تحفه بهر خسر و آفاق ساختیم

۱۲ - رساله مناظره شمس و سحاب که معلوم نیست در چه سال و بنام کدام
پادشاه تألیف شده لیکن آنچه مسلمست یادرسنه ۷۴۸ باسالی بعد از سبع المثانی اتمام
یافته و آغاز آن چنینست .

حمد موفور و شکرنا محصور متخصص بدرگاه احدیت و بارگاه صمدیت مالک
الملکی که خورشید منیر جمشید جهانگیر عالم بالاست و انجام آن در نسخه موجود
ناقص میباشد .

قبر خواجو

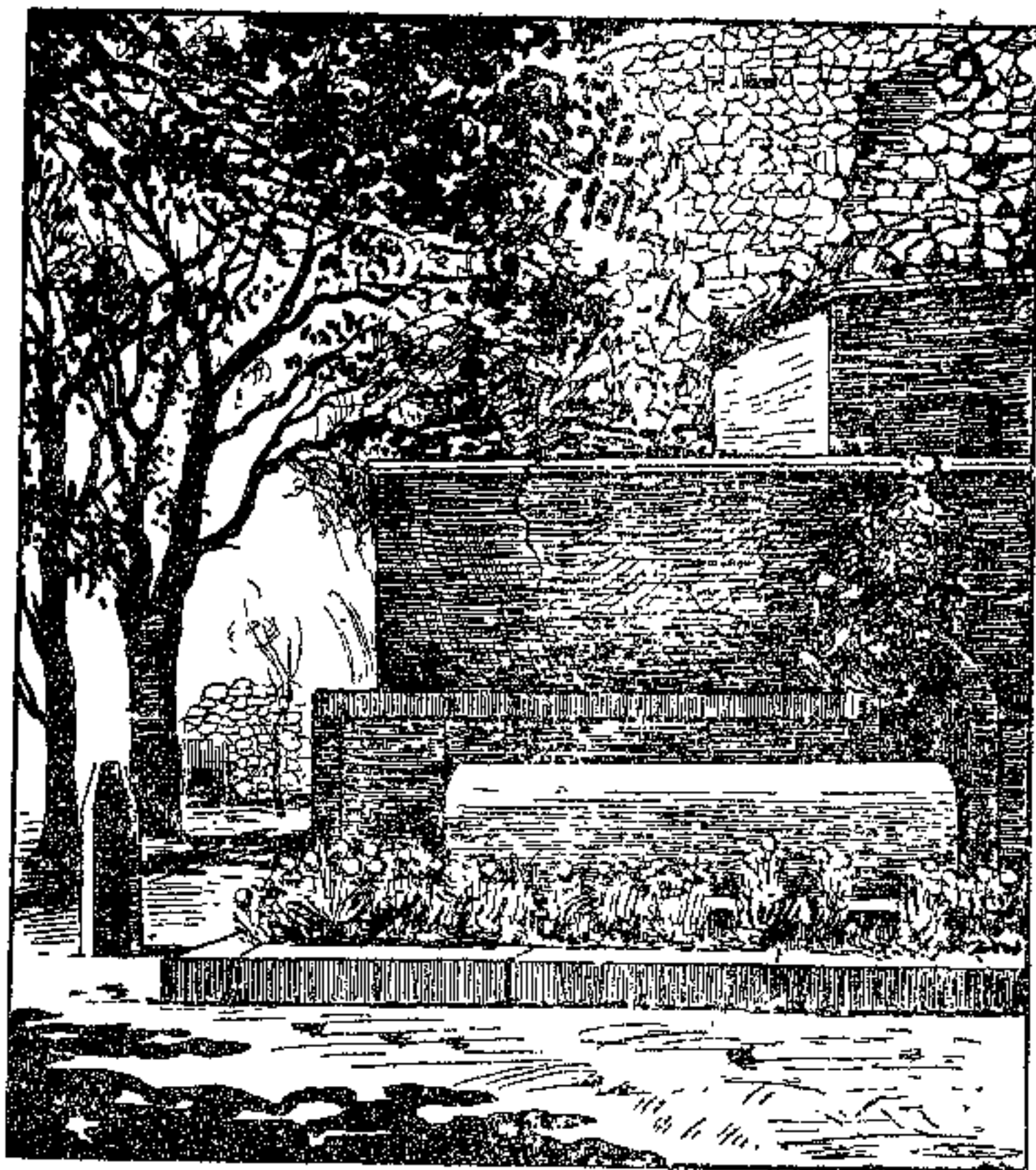
قبر خواجو در تل تنک الله اکبرست و این قول را نویسندگان از قدیم صحیح
دانسته و اکثر این بیت را شاهد آورده اند .

تن خواجوی کرمانی بشیراز بتنک افتاده است الله اکبر

ظاهراً این محل باغچه می سبز و خرّم بوده و تعلق به خواجو داشته چنانکه سعدی در
سعدیه و حافظ در حافظیه زندگانی میکرده اند وی اینجا را محل اعتکاف و ریاضت
و عبادت قرار داده بودست و بعد از وفات او راهلنجا بنحاک سپرده اند .

این محل که در قدیم تفرجگاه بوده و حافظ در آنجا بسیار محضر خواجورا
دریافته نزدیک دروازه قرآنست و آب رکنی از قسمت شمالی آنجا عبور میکند و اکنون
طاق و رواقی دارد و آثار محراب و سردابی در آن دیده میشود . مزار خواجو در
شمال آن میباشد و سنگ بزرگی روی آن قرار دارد که در بالای سر آن بنقط ثلث
نقر شده است .

کل من علیها فان، اطراف سنگ جدولی باغچه مانند ساخته شده که با سنگ
قبر کمی فاصله دارد و اکثر جز در زمستان دالای سبز و گل میباشد و گاه سنگ قبر وی
در گل پوشیده میشود.



در سال ۱۳۱۸ بدستور فاضل ارجمند جناب آقای حکمت در اطراف این محل
نرده آهنی نصب کرده و دری گذاشته و تعمیری در بنای سرداب و سایر آثار آنجا کرده اند
لیکن اکنون باز محتاج مرمت است و برای اینکه کسی نتواند داخل شده

روان شاعر را بقاتحه والحمدی شاد کند همیشه در آن بستر و مقبل هیباشد.
 در اصفهان محله می بنام خواجو معروفست که پل بابا رکن بسبب آنکه مقابل آن
 قرار دارد بنام خواجو مشهور شده است.

این محله که در چهار باغ و یاد در میان باغ کلوان قدیم قرار دارد چند قرنست یابن
 نام خوانده میشود.

در اصفهان اقوال مختلف راجع باین محله شنیده شده بعضی گفته اند چون
 در بنجا خواجو زندگانی کرده است از قدیم بدین نام اشتهار یافته و حتی برخی گفته اند
 قبر خواجو در این محله است اما اغلب معرین که در این کارها کنجکار و موی
 شکافند هر چه تحقیق کرده اند آثاری که دلیل صحت این قول تواند بود نیافته اند مجملاً
 آنکه خواجو ازین محل در غزلی یاد کرده و گفته است.

راستی را در سپاهان خوش بود آواز رود در میان باغ کاران یا کنار زنده رود
 باغ کاران در عهد سلاجقه احداث شده و قبل از صفویه تفرجگاه اهالی اصفهان
 بوده و بعد از میان رفته است.



هنگام نگارش این سطوریتی چند بخاطر رسید و ثبت شد شاید که فضایی کرمان
 همت کرده پیش از آنکه افتخار تعمیر مزار خواجو نصیب دیگران گردد در خود مقام
 استاد طاق و رواقی بنا کنند.

زبان ندارد و گوش تو بشنود سخنش
 هزار نغمه بر آید چو بلبل چمنش
 قبولت از نبود این کتاب و این سخنش
 از آن قبل همه خوانند او ستاد فنش
 که یادمی نکند کس ز مردم و وطنش
 ملول و غم زده دیدم بچشم خویشش
 شنید این سخن آن گاه گوشم از دهنش

دهان نینی و آواز آید از دهنش
 ورق ورق گل دیوان او چو بگشامی
 حلاوت سخنش کام جان کند شیرین
 چون نخل بند سخن بود در غزل خواجو
 درین دیار غریبست وین غریب ترست
 نشسته در بر حافظ شبی بعالم خواب
 نظر بسوی من افکند و باب شکوه گشود

چرا از مزاجم کز ملک یکنی که اهل وفاست بسر نمیگذرد هیچکدام خیال پیش
مگر نه بلبل دستا نسر ای کرمانم
چرا فسرده درین آشین ویرانم
تصحیح کتاب

پانزده سال قبل که نگارنده دیوان اشعار استاد را مطالعه و تتبع میکرد شبی در
انجمن ادبی ایران که اکنون ریاستش با حضرت استاد آقای ناصحست بمناسبتی از خواجو
و اشعارش سخن رانده شد رهی غزلی چند از وی برای یاران خواندم آنان انتخاب
دیوان ویرا مصححت دانسته و مرا بدین کار تشویق کردند .

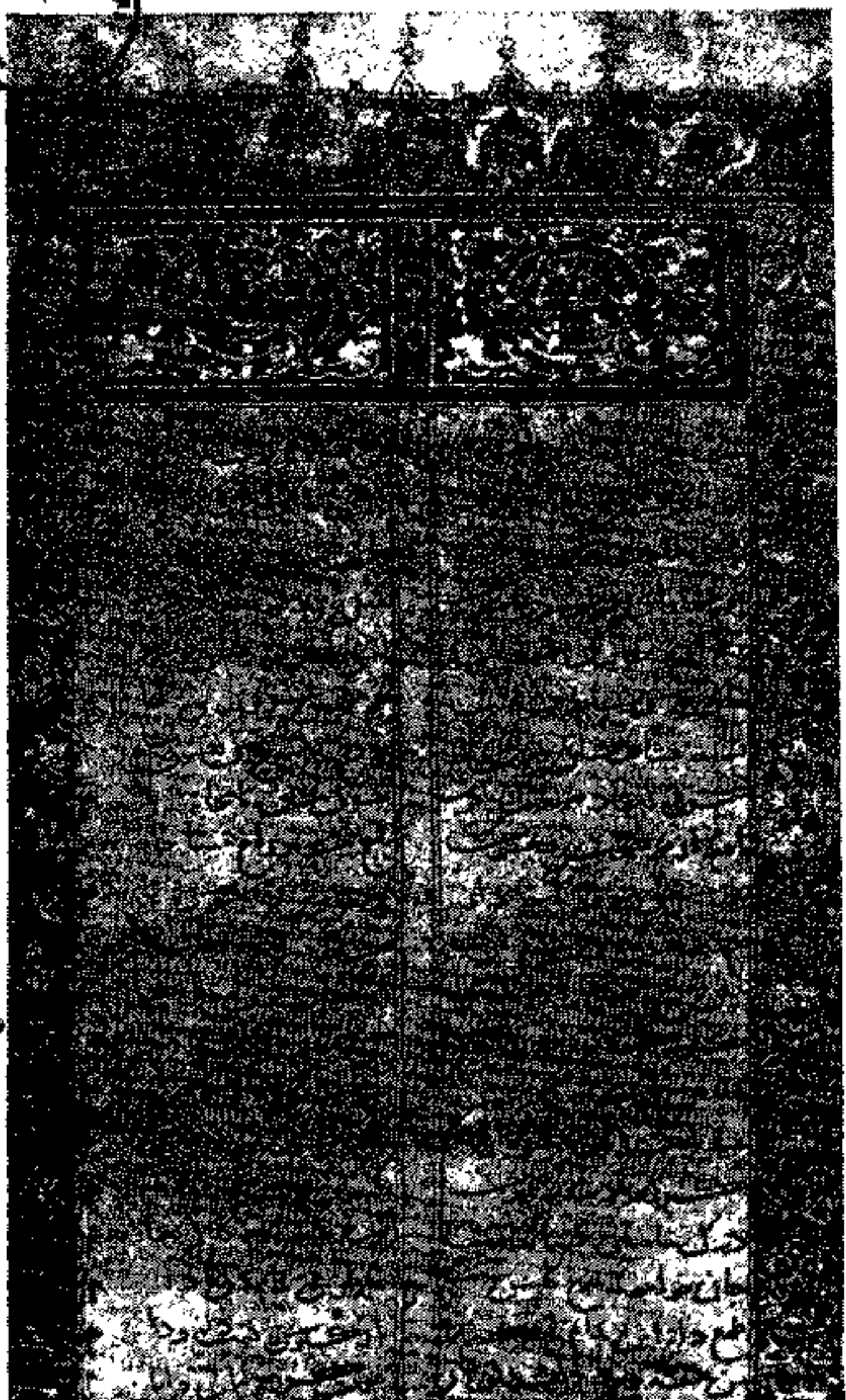
نگارنده تصحیح و چاپ تمام دیوان را امیدوار بود بدین لحاظ از چاپ منتخب اشعار
دوری جست و چون دو نسخه موجود تقایص داشت که کار مقابله و تصحیح را مشکل
مینمود ناگزیر منصرف گشت .

دو سال پیش دو نسخه دیگر کهن سال در تهران یافت شد پس از تطبیق دریافت
که چهار نسخه موجود تصحیح و چاپ کتاب را آسان خواهد ساخت لذا تصحیح نسخه را
آغاز کرده و از فروردین ۱۳۳۵ به چاپ پرداختم

در کتاب حاضر اصح نسخه متن قرار گرفته نسخه بدل را در پایین صفحه نشان
داده و از نسخه بدل های غلط و مکرر دوری جستهم و از خود در هیچ کلمه و حرفی جز
سه مورد که در تمام نسخ افتاده بود تصرفی نکرده ام و آنهم بین الہلالین معلومست و
نیز اشعار استاد را که منظم نبود بحروف تهجی مردف و مرتب ساخت
فهرست نسخی که برای تصحیح مورد استفاده قرار گرفته است

۱- نسخه نفیس کتابخانه ملی ملک که در سال ۷۵۰ یعنی سه سال قبل از وفات
خواجو بخط تعلیق محمد بن عمران کرمانی تحریر شده و در همان زمان آنرا بتذهیبی
زیبا آراسته اند و شامل قسمتی از قصائد و ترکیبات و حضریات از دیوان صنایع الکمال
و شوقیات بدایع الجمال و خمسة وی میباشد و چون نسبتاً نسخه صحیحیست اکثر متن
قرار گرفته است .

۲- نسخه «م» کتابخانه ملی ملک که در سال ۸۲۹ بخط نستعلیق محمد بن مطهر



صفحة اول از شوقیات دیوان خواجو نسخهٔ کتابخانه ملی ملک

برگه آخر نسخه کتابخانه ملی ملک که در سال ۷۵۰۰ تحریر شده

بن یوسف بن ابوسعید قاضی نیشابوری که ظاهراً از شاگردان میرعلی تبریزی واضع خط نستعلیق بوده تحریر شده و دارای تذهیبی زیباست .

این نسخه شامل تمام آثار نظمی و نثری خواجه میباشد و از اینرو بسیار گرانیهاست لیکن متأسفانه اوراقی از آغاز و انجام و برگی چند از اواسط آن افتاده است

۳- نسخه «ن» متعلق بدوست دانشمند آقای عبدالعسین بیات که بخط نستعلیق اواسط قرن نهم نوشته و تذهیب کرده اند و شامل قصاید . سفریات . حضریات . رباعیات صنایع الکمال و مثنوی همای و همایون و گل و نوروزست و از حیث صحت بر سایر نسخ مزیت دارد .

۴- نسخه «ب» متعلق به آقای علی اصغر بارانی که حسن بن یوسف موصلی بخطی میان نسخ و نستعلیق در سال ۸۰۸ نوشته و شامل تمام صنایع الکمال و دو مثنوی از خمسه خواجه میباشد لیکن اوراقی از اواسط کتاب ساقطست .

۵- نسخه «ف» متعلق بشاعر خوش قریحه آقای نصره الله فصیحی شیرازی که او آخر قرن سیزدهم بخط نستعلیق نوشته شده و انتخابی از تمام اشعار خواجه میباشد لیکن وقتی که بدان دسترسی یافتیم نیمی از کتاب چاپ شده بود و از آن چنانکه باید استفاده نشد در اینجا موقع رامقتنم شمرده از آقایان بیات و فصیحی و بارانی که نسخه های نفیس خود را از روی لطف و مهر مدتی در اختیار نگارنده گذاشته اند تشکر و امتنان میکند و نیز از دوست ارجمند و شاعر دانشمند آقای احمد گلچین و آقای جواد طالقانی که در مقابله و تصحیح این نسخه مرا یاری فرموده اند سپاسگزارم .

فروردینماه یکهزار و سیصد و سی و شش خورشیدی

احمد سید خوانساری

صنایع الکمال

شامل قصاید . ترکیبات . ترجیعات . قطعات . حضریات . سفریات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

لطائف تعجیب که بارشاد خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ تقریر آن میسر گردد
 و صعائف تمجید که بامداد عِلْمٍ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ تحریر آن مقصود
 گردد متخصّص بجناب اُحَدِيثِ أَفْرِيدِ كَارِ وَهُوَ مُتَخَلِّصٌ بِحَضْرَتِ صَمَدِيَّتِ پروردگار است
 که نوع انسان را بفضیلت نطق و بیان مستحق تشریف و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ كَرَّمْنَا
 وَبَوَسَلْتِ عِلْمَ وَعِرْفَانَ بِمَنْصَبِ عِزَّتِ وَ سَخَّرْنَا لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَمِيعاً
 رسانید مبدعی که نقشبند متخیله در تفکر بدایع فطرتش انگشت تعجب بدان
 تفکر گرفته است و مخترعی که چهره گشای مُدْرِكِ را در تأمل صنایع قدرتش دیده
 بصیرت کلال پذیرفته حکیمی که بیت معمور غره‌ای از ایوان جلال بی اختلال اوست
 وعلیمی که کتاب مسطور رفته‌ای از دیوان کمال لایزال او

شعر

جَدَّ عَنِ الْفِكْرِ أَنْ يُحِيطَ بِهِ سُبْحَانَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
 حَارَ ذَوُّو الْعَقْلِ فِي هُوَيْتِهِ أَلَا مَنْ أَخْتَارَهُ وَ أَدْنَاهُ

و تحف صلواة که طوطی ناطقه باطاوس ملامکه در ادای آن شکر خانی نماید
 و طُرْفِ تَعْيِيَاتِ که عندلیب روح با طایر سدره در اهدای آن دستانسرائی کند
 مبعوث بروضة معطر و مُبْلَغِ بِمِرْقَدِ مَطْهَرِ سَيِّدِي كِه بَانَوَارِ بِيَانِ سَاطِعِ خَلَائِقِ رَا
 از ظلمت کفر و ضلالت خلاص بخشید و رسولی که باظهار برهان قاطع طوایف را از
 غمرات عوایت و جهالت بساحل هدی و نجات رسانید اعنی سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَقَائِدِ غُرِّ
 مَجْجَلِينَ وَ صَاحِبِ كِتَابِ مُبِينِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى الْأَمِينِ وَ أَحْمَدِ الْمُجْتَبَى
 الْمَكِينِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ أَجْمَعِينَ

سعر

و هو الذی بینانه و بیانیه هدی الانام و نزل التنزیل
 عن فضله نطق الكتاب و بشرت بقدمیه التوریه و الانجیل
 و نسایم روح و ریحان که هبوب آن از ریاض قدس باشد و لطایم مغفرت و رضوان
 که ورود آن از منزل انس بود بر رسید ارواح مروح معلا و نزیل اشباح مطهر
 مصطفی و اولاد کرام و اصحاب عظام و اتباع هداة و اشباع تقیات او

شعر

علیهم سلام الله ما ذر شارق و ما لاح جنح اللیل شهب لوامع
 و ما ذر اخلاف الهوادی هواطلا و ما ناح فوق الفصن و رق سواجع
 اما بعد بحکم آنک انیس خلوت ارباب افضال و جلیس صحبت اصحاب کمال
 و نزهت نمای اولو الابصار و فرحت فزای ذوی الاعتبار و طراز لبس مفاخر جهانداران
 نامور و عمده اساس مآثر بزرگان هنر پرور معاسن کلمات فضلا و لطایف منشآت
 بلغاست و همواره اختیار این انواع باختیار این اوضاع بوده و پیوسته بجمع شتات
 منشور و منظوم و بحث نکات معقول و معلوم و رغبات تعطیف نموده و بقید او ابد قلم صید
 شوارد علوم و حکم فرموده اند و اقتنای ذکر جمیل که از روی حقیقت عمر ثانی و
 واجتنای حسن ثنا که ثمره شجره زندگانیست در ترویج مثال احوال فضلی معجز بیان
 و ترشیح نهال آمال شعرای رطب اللسان جسته و دانسته اند

شعر

کُلُّ المکارم ینقضی ایامها الا الثناء فانّه لك باقی

✽

باقی بقید قافیه ماندست در جهان آثار حسن سیرت محمود غزنوی
 و چون رقاب همت این طایفه را با طواق ایادی و افره و اصطناعات متکثره مطوق
 داشته و نقاب تمنع از چهره مطالب و مآزب آن زمره برداشته لاجرم بالسنه فصاح و
 لغات صحاح آثار مجاهد و محاسن شیم موالی نعم و اخبار مناقب و معالی هم ارباب

الکرم با باحسن الوجوه و الانواع و اجمل الرسوم و الارضاع و اکمل الرغایب و الطباع در بطون دواوین و مصنفات و متون سفاین و مؤلفات پرداخته و نگاشته اند

شعر

الناس اَکبَرُ من أن یمدحوا رجلاً حتّی یروا عیندهُ آثارَ احسانِ

وهرچند اعصار بعید و ادوار مدید ازان عهد گذشته و سنن خالیه و سنین ماضیه ازان تواریخ فراوان گذشته اختلاف دهور و ایام و انقلاب شهر و اعوام را بهیچوجه در خرق لباس آن مفاخر و هدم اساس آن مآثر امکان تأثیر و مجال تبدیل و تغییر صورت نمیپذیرد

شعر

یزیدُ علی کَرِّ العَبدِ یَدینِ ذِکرُهُ

و یَبلی اللیالی و الدهورُ ولا یبلی

و اگرچه نوایب حدیثان و طوارق مآسوان در مدار سست آن قوانین و مژاد کت آن افانین نطق جید طالبان و اقدام صدق راغبان را مَرخِی میگرداند و مترسخی میدارد لکن در هر عهد و زمان و هر قرن و قران و دوران کاملی. هنرور و فاضلی سخن گستر و فیاضی از بیعی و منطقی المعنی و ممدوحی حاتم نوال و مداحی سبببان مقال و سخاورزی بقانون و سخنوری ذوفنون و مفضل بی منت و ملال و مرتجلی بی لکنت و کلال بیمن تأیید الهی و فیض فضل نامتناهی تاج مثال از سروران بر سر میآید و در احیای رمیم رفات این معانی و إعلاهی اصول و شرفات این مبانی سعی میفرماید چنانچ مخدوم صاحب اعظم افضل صناید العالم کفیل مصالح الامم دستور همایون رای ملک آرای حاکم معدلت آئین مرحمت فرمای والی ولی سیرت آصف صوفی سریرت خدیو تیغ و قلم واضح قوانین لطف و کرم نظام و افتخار جهان ملاذ و ملجأ اهل ایمان مختار الحضرة الایلیخانیه معین الدولة السلطانیه تاج الحق والیدین شمس الاسلام وغوث المسلمین المویّد بعناية الملك الباقي احمد بن محمد بن علی العراقی اعلى الله قدره واجرى أمره وابد نصره وابد عصره که بعلو همت و منزلت و وفور فضل و منتقبت

بروزرای عصر فایزست و درحلیه سباق مکارم برعظمه دهرسابق جناب اومقصد کابر نامدارست و آستان اوملجاً افاضل روزگار همواره همت عالیش یافاقت بر واحسان مصروف و خاطر خطیرش باشاعت کرم و امتنان مشغوف رای رزینش مقدمه صبح اقبال و نظم متینش صحیفه سحر حلال خط شریفش جواهر فی طرس و کواکب فی برج و لفظ لطیفش لال فی درج نظر مبارکش بر اولیاء نظیر تلیث سعیدین خنجر بلار کیش بر اعدا قران نعین طلعت و منظرش از روی سعادت و ابهت مشتری سیما طالع و اخترش از وجه اعتلا و ارتفاع قرین اوج جوذا فواید تربیتش آفتاب وار بر قاصی و دانی شامل انواء عاطفتش سحاب کردار بر حاضر و بادی هاطل .

شعر

مولیٰ یُجمَعُ فیهِ کُلُّهُ تَرِيقٌ من الفضائل بالتفضیلِ و الجمالی
تِخالُهُ رجلاً فی الناس تبصرُهُ اذا بدالك و هو الناس فی رجلٍ

درین وقت بتلقین دولت و رای صایب و تعیین سعادت و فکر ثاقب قرعه اختیار و انتخاب بر حسب استحقاق و استیجاب به جانب شریف مولانا الاعظم و صدر معظم افتخار افاضل الامم مبدع روایع الالفاظ و المعانی مخترع بدایع الاوضاع و المبانی صاحب البلاغین منشی العبادتین سبحان الزمان نادره الدوران مفخر المشایخ و المحققین کمال الملکه و الدین جمال الاسلام و المسلمین افصح الشعراء المفلحین اکمل الفضلاء المتأخرین ابوالعطا محمود المشتهر بخواجو الکرمانی ادام الله فضایله و معالیه و متّع به محبّیه و موالیه اجالت فرمود و در حسن عنایت و اهتمام و فرط رعایت و اکرام ذات شریفش بیفزود و بتدوین اشعار و منشآت و جمع مقولات و موضوعات و ترتیب مصنّفات و مؤلفاتش اشارت نافذ صادر گردانید و جمعی را از کتبه ملازم عتبه شریف و مجاور سده منیفش فرمود تا چون کرام بر رة فی صحف مکرّمه این مجموعه را که روضه نیست باصناف ریاحین و ازهار معانی مشحون و حدیقه نیست بانواع لطایف و نمرات روحانی مکنون و و ردیست مطر آبی خاردامن اویز و شهید است مصفی بی نحل شورانگیز مضبوط و مرتّب ساختند و فهرست ابواب و فصول و نسخه

از کمال و اصولش برین عنوان پرداختند و این دیوان مشتملست بر بیست و پنج هزار بیت و موسوم بصنایع الکمال و اقسام و اصناف اشعار درین مجلد برین موجب موضوع و

قسم اول - فی التوحید و الثن و المواعظ و الحکم .

قسم الثاني - فی المدایح و الثنای و المقطعات و المطایبات و الاهاجی .

قسم الثالث - فی الغزلیات و آن مقسومست بر دو صنف الحضریات و السفریات

قسم الرابع - فی الرباعیات و المعنیات و اللغز .

قسم الخامس - فی المثنویات و آن مشتملست بر دو کتاب همای و همایون و گل

و نوروز چون ناظم کتاب صدر افضل اعلم مشاراً الیه دامت فضایله و طابت شمایلہ را

اعداد الهام و توفیق ربانی يوماً فیوم متضاعفت و متجددات کلام علی تجدد الایام

مواتی و مترادف مصراع نه فیض گستست و نه فیاض بخیل « استخارات و استعانت

از حضرت و اهب الرغایب نموده اساس نظم دیوانی دیگر فرموده است اسم آن بدایع

الجمال متعین گشته و توفیق اتمام و تیسیر تکمیل آن از فیض فضل ذوالجلال مسؤل

و مأمول و هو علی ما یشاء قَدیر و بالأجابة جدیر ایزد تعالی مقدم و مطلع این تحفه

غیبی بر کافه العالمیان عموماً و بر حضرت جنّت نضرت صاحبی آصفی حفت بالمیامن

و السعود خصوصاً میمون و مبارک گرداناد و نسایم قبولش در اقطار و امصار جهان

بمراقت و موافقت صیت جلال مفاخر خدایگانی دستوری اعظمی صینت عن النفود

الی یوم الموعود سایر و طایر داراد بالنسب و آله و صحبه الاکرمین اجمعین و سلم

تسلیماً کثیراً .

وی

حیدر

ای غره ماه از اثر صنع تو غرا
 طشت زرشمی خور از اطلس چرخ
 نوک قلم صنع تو در مبدأ فطرت
 سجاده نشینان نه ایوان فلک را
 از پیه بصر صنع تو بر کرده دوسر شمع
 یرایه ابوار تو بر لعبت دیده
 از ذات تو منشور بقا یافته تویع
 تقدیر تو بر چار حد هفت حضیره
 ای صانع بی آلت وای مبدع بی فکر
 هم رازق بی ریوی وهم خالق بی عیب
 مامور تو از برگ سمن تا بسمندر
 تو حیدر تو خواند بسحر مرغ سحر خوان

وی طره شب از دم لطف تو مطرا
 در تافته از امر تو بر قرطه خارا
 انگیزته بر صفحه کن صورت اشیا
 حکم تو فروزنده قنادیل زوایا
 در خلوت این مردمک دیده بینا^(۱)
 و اوازة اسرار تو در شارع آوا
 وز حکم تو سلطان فلک بسته اعضا
 افراشته نه قبه شش گوشه خضرا
 وی قاهر بی کینه وای قائم بی جا
 هم ظاهر پنهانی وهم باطن پیدا
 مصنوع تو از تحت ثری تا بشریا
 تسبیح تو گوید بچمن بلبل گویا

(۱) سنه ۲ هندی لالا

از بند گیت یافته شاهان جهاندار
 بودی که نبودیم و نباشد که نباشی
 که تختگه مور کنی دست سلیمان
 در روضه فردوس نهی مسند ادریس
 پر مشغله رعد کنی منظره ابر
 صنعت چو مفرح کند از قرصه یاقوت
 بی واسطه صیقل لطف (۱) نماید
 گریاد کند ز آتش قهر تو نماند (۲)
 بر قلّه کهسار زنی بیرق خورشید
 از عکس رخ لاله عذاران سپهری
 جز ماشطه صنع تو کس حلقه نسازد
 بی زیور ابداع تو در جلوه نیاید
 بی نسخه حکم تو خیالست که یک گل
 آن طشت زرنر گسی آیا که ز لطف
 صنع تو درین جوف گیل آلوده دلگیر
 بید طبری را کند از امر تو بلبل
 از رایحه لطف تو ساید گل سوری
 تا از دم جان پرور او زنده شود خاک

ایوان فلک ساو جناب فلک آسا
 بامانی ازمانه و مستغنی از ما
 که نامزد ما کنی معجز موسی
 وز چشمه خورشید دهی شربت عیسی
 پر مشعله برق کنی عرصه صحرا
 بیرون برد از طبع زمان علت سودا
 نقش مه و مهر از فلک آینه سیما
 نم در دهن شور کف آورده دریا
 بر پرده زنگار کشی پیکر جوزا
 چون منظر مینو کنی این چنبره مینا
 بر جبهه مه جمع سیاه شب یلدا
 مه روی فلک در تنق چرخ و الا
 تهریر کند نامیه بر شقه دیبا
 خاتون چمن را چه خوش افتاد ببالا
 از آب روان تازه کند گلشن واحیا
 وصف الف قامت ممدوده حمرا
 در صحن چمن لخلخه عنبر سارا
 در کالبد باد دمی روح مسیحا

خواجو نسزد مدح و ثنا هیچ ملک را

إلا ملک العرش تبارک و تعالی

(۱) نسخه . م . صنعت .

(۲) نسخه . م . قهرت بنماید .

صلی الله علیه و آله

صل علی محمد در ذرة تاج الاصطفا (۱)
 بلبل بوستان شرع اختر آسمان دین
 تاج ده پیمبران بهاج ستان قیصران
 سید او این رسل هر سل آخرین زمان
 هستی امر کن فکان مقصد حرف کافرون
 شمع سراجة ایبت (۴) اختر برج لودنوت (۵)
 رخت بورطه بلا تخت بذروه علا
 تازی شیر بی لقب هگی هاشمی نسب
 طیب طیبه آستان طایر کعبه آشیان
 روضه آدم صفی آدم روضه رضا
 زابروی چون هلال او تافته نعل ماه نو
 مشتعل از جین او شمع سراجة هدی
 خورده بآب روی او نوح درودگر قسم
 منهدم از عروج او قبه قصر قیصران
 ابطلحتی که چون علم بر حرم وجود زد

صاحب جیش الاهندا (۲) ناظم عقد الاتقا (۳)
 کوکب دوی زمین دوی کوکب سما
 کارگشای مرسلین راهنمای اقیما
 صاحب هفتمین قران خواجه هشتمین سرا
 برق رو بران ران خاکسی عرش متکا
 تارک دینی دنی مالک ملک دنی (۶)
 خانه بگوشه فنا دانه خوشه بقا
 منتکف سرای وحی اُمی اُمّتی سرا
 گوهر کان لامکان اختر برج کبریا
 صوفی صفة صفا سر و حدیقه وفا
 وز رخ مه مثال او یافته مشتری بها
 منتسم (۷) از نسیم او غنچه باغ اهندا
 کرده بنخاک کوی او آدم خاکسی التجا
 منهدم از خروج او خسرو خطه خطا
 از پی پای بوس او گشت نه آسمان دوتا

(۱) برگزیدن (۲) راه راست یافتن و پیشرو شدن (۳) برهبرگاری و تقوی.

(۴) اشاره به حدیث نبوی ایبت عند ربی یطمئنی ویسئینی می باشد (۵) اشاره است به حدیث

معراج لودنوت انلة لاحترقت (۶) اشاره بآیه ثم دنی فتدلی از سوره النجم است.

(۷) بوی خوش گیرنده.

صومعه‌ئی که نیستش زهزمه درود ازو
 چون در اگر یقیم شد بود بهای او فزون
 متزویان شام بین از هوس ردای او
 برده چو زهره از شرف پاره صطف دامنش
 ای ز مضیق کن فکان سوی مکان لامکان
 روی تو قبله ملک کوی تو کعبه فلك
 صدر تو مصدر امان زخم تو مرهم روان
 شاه نشان قدسیان تخت نشین شهر قدس
 آینه سپهر را مهر رخ تو صیقلی
 روح امین چو عرض کرد آب رخ تو بر رسل
 شاه فلك چو بنگرد طلعت ماه بیکرت
 ای شده آب زمزم از خاک در سرای تو
 عقل چو دید کاسمان پیش تو در رکوع شد
 دست عنایتی که ما مغتفریم و تنگدست
 خواجو اگر نداشتی برگ بهار عشق تو

هست چو دیر مؤبدان لایق نفت و بوریا
 زانک خرد فزون نهد در یتیم را بها
 پیش رواق نیلگون بسته غشاوه عشا^(۱)
 بهر طراز آستین چرخ زمر دین قبا
 رانده و باغ سدّره رادیده بدیده منتهی
 مختلف تو قدهلك^(۲) معتقد تو قدنجا^(۳)
 درد تو موجب دوا رنج تو علت شفا
 ای شه ملك اصطفا وی لقب تو مصطفی
 دیده آفتاب را خاک در تو توتیا
 در تانک چاه آب شد یوسف مصری از حیا
 ذره صفت در او فتد بر سر باعت از هوا
 کعبه زتست باشرف هرده زتست باصفا
 نزد قیام قامت داد صلوة را صلا
 خوان شفاعتی که ما مشتہیم و ناشتا
 بلبل باغ طبع او هیچ نداشتی نوا

فی مدح الامیر الاعظم الشهریار المعظم والی السیف

والقلم خسرو غازی المنصور مبارز الحق والدین محمد زید عدله

چو رخ نمود بر ایوان ابن حدیقه مینا
 چنان نمود که خاتون حجله خانه مشرق
 جهان مفرح یاقوت کرد از آنک بحکمت
 ز زیر پرده کحلّی^(۴) عروس کله^(۵) خضرا
 بزیر مقنعه بنهفت طرّه شب یلسدا
 برون برد ز دماغ زمانه علت سودا

(۱) برده و پوشش تاریکی (۲) مخالف تو بتحقیق هلاک شه (۳) بتحقیق نجات یافت

(۴) سرمه‌ئی (۵) کنایه از آفتابست .

نمود مهره مهر از درون حقه هینا
 ز قلبگاه افق بر کشیده سر بشریا
 کلاه گوشه سلطان چرخ آینه سیما
 چو زورقی که بساحل فتد ز لجه دریا
 ز سبزه زار فلک بر دمیده لاله حمرا
 مہی که مشقری مہراوست زہرہ زہرا^(۱)
 نسیم غالیہ سا وزمانہ غالیہ آسا
 ہزار عیسی مریم رھین لعل شکرخا
 کشیدہ بر گل سوری رقم زغبر سارا
 ز بہر تہنیت خسرو این قصیدہ بیارا

کمر ز منطقہ بندد بخدمت تو چو جوزا^(۲)
 ز طاق پیشگفت بستہ کلر گنبد اعلی
 بگاہ رزم اسیرت ہزار بہمن و دارا
 عقاب چار پرت کردہ قصد عالم بالا
 چنانک حرز دعای تو ورد جاہل و دانا
 نہال گلشن دین و چراغ دیدہ دنیا
 بخون لعل فرو شد قبای زرکش خارا
 حسود بی سر و بی پا کہ باد بی سرو بی پا
 از آن حرام شد آب حیات بر تن اعدا
 بعملہ گرد زتن ہا بر آوردند بتہا
 بنعل گرد بر آرد ز زہر صخرہ صمّا^(۳)
 ز ہفت اطلس گلریز آسمانی والا
 ز روز نامہ امروز حبل مشکل فردا

قضا بشعبدہ بازی برین بساط معلق
 درفش شمعی خورشید پیکر شہ مشرق
 پدید شد دگر از زیر چتر آینه منظر
 نہادہ مہ زافق روی در منازل شرقی
 تو گوئی از بی نرہتگہ بتان سمن رخ
 در آمد از درم آنماہ آفتاب شمایل
 زرنگ و بوی خط سبز و زلف غالیہ رنگش
 ہزار یوسف مصری اسیر چاہ ز نخدان
 نہادہ بر مہ تابان زمشاک سودہ سلاسل
 چہ گفت گفت کہ عیدست و روز جشن ہمایون

کہ ای سپہر جنابی کہ شاہ قبہ مینا
 ز خاک بار گہت رفتہ آب چشمہ کوثر
 برور بزم ندایت ہزار قیصر و خاقان
 ہمای رایتت افکنندہ سایہ بر سر گردون
 شدست ورد ثنای تو حرز ساکن و سایر
 توئی مبارز دنیا و دین و رایت رایت
 زیم آتش خشم تو کوه خاک نشین را
 تو سر بچرخ بر افراز تا ز پای در آید
 چو خضر تیغ ترا آرزوی آب حیاتست
 بروز معرکہ خنجر کشان قلب سپاہت
 چو کوه کوب فلک جنیشت پیوہ در آید
 قبای قدر ترا آستر تمام نیاید
 کنند عقدہ گشایان بارگاہ ضمیرت
 (۱) درخشان (۲) یکی از برہما «دویکر»
 (۳) سنک بزوک

ادای لحن چکاوک و بانگ پرده عتقا (۱)
 نوازندد ذشاخش هزار بلبل گویا
 عقود گوهر نظم ز بهر زیور حورا (۲)
 هزار دل بر باید بچین جعد سمن سا
 برد فسانه گوساله پیش معجز موسی
 کجا بمنطق عیسی رسد ترنم ترسا
 که شعر او همه سحرست و خاطرت بد بیضا
 دهم دو حقه لو لو بدین دو هندوی لالا
 اگر چه دست غریبان کجا رسد بتمنا
 همیشه تا متناسب بود جوارح و اعضا
 مدام سال و مهت عیش باد و عیش مهتا

بفهم و علم سلیمانی آن‌تنی که ندانی
 درون گلشن طبعم نگر که گلبن مدحت
 بمدحت تو برد خازن صدیقه رضوان
 عروس کله طبعم ز جمله چون بدر آید
 توئی مجد و دانی که سامری بجهالت
 اگر چه دم ز مسیحا زند بروح فزایی
 از آن بنزد تو اشعار بنده آب ندارد
 بدان امید که در پای مرکب تو فشانند
 رهی گرش تو ترحم کنی غریب نباشد
 همیشه تا متوالی بود لیالی و ایام
 مقیم روز و شب عید باد و عید همایون

فی مدح السلطان الاعظم الخاقان الاعدل الاکرم

سلطان سلاطین العالم علاء الدولة والدين ابوسعید انارالله برهانه

کتاب حیوان هست پیش بحر او از غلج آت
 یانه هر درجی ازودر چیست پر در خوشاب
 باب او باب الجنان و فصل او فصل الخطاب
 بگذرد اندم ز آسمانش چون دعای مستجاب
 بیت معمورست هر بیتش ز روی انتساب
 فارغست از بر سر آبت عالم یاسراب
 بر سپهر از سرخی شنگرف او راقش خضاب
 هر ورق زو جامه می گلیوی و جامی پر گلاب

زین سفینه دم زند من عنده علم الکتاب
 گویم با هر مطلعش برجیست پر خورشید و ماه
 بحر او بحر المحيط و بیت او بیت الحرام
 ز آسمان آمد کتاب و من بدین عالی کلام
 گر فلک پیشش نماز آرد نباشد عیب از آنک
 نی سفینه کشتی نوحست و آنکش حاصلست
 برده ناهید از برای ساعد کف الخضیب (۳)
 هر طبق زو صفحه می برقند و صحنی پر شکر

(۱) نام پرده نیست از نواهای موسیقی (۲) زنی که سیدی چشمش سخت سپید و سیاهی چشمش

نخت سیاه باشد و در اینجا مراد حوری بهشتست . (۳) نام ستاره نیست سرخ رنگ

لفظ شعری طلعتان شعر او در عین لطف
نکته های (عذب) او معموره دل را سواد
باغ بینش را خط ریحانی او خوش نظر
آفرینش را عقود گوهر نظمش و شاح^(۱)
شاهدی خوش منظر و شیرین حدیثی خوش معنور
غمگسار عاشقان و مونس دلخستگان
روضه می بر حور عین و چشمه می بر آب خضر
شخص دانش را روان و مغز معنی را خرد
معنی الفاظ او کردم سوال از عقل گفت
ای بصد روی از تو وهم و عقلا صد آبروی
آب حیوان از تو یک قطره ست و گویند سواد
اختری در روشنی اما مصون از ارتداد^(۲)
گوهر شهوار بحرت هیچ میدانی که چیست
سایه یزدان علاه دین و دنیا بو سعید
داور دوران بهادر خان جم خسر و نشان
آنک پیش حزم و عزم او بود بی آبروی
ساکنان سده^(۳) در گاه او خیر الانام
باغ جنت را بساط مجلسش قایم مقام
بر سپهر تاجداری عدل او صاحبقران
ای شهنشاهی که در ایام عدل شاهیست
پیش تیغ انتقامش دشمن دجال طبع
خسر و مشرق چو زرد زرین علم بر تیغ کوه

جد زنگاری خطان حرف او در پیچ و تاب
نقطه های حرف او سر چشمه جان را حباب
چرخ دانش را حروف صفحه های او شهاب
و آب حیوان را سواد خطه خطش زهاب
لعبتی مشکین خط و سیمین بری عذیر نقاب
دستگیر خاص و عام و دلپذیر شیخ و شهاب
طلبه می پر عود خام و نافه می پر مشک ناب
مشراب دل را زلال و ساغر جان را شراب
روشنست این آفتابست آفتابست آفتاب
وی بصد باب از تو علم و فضل را صد فتح باب
لوح محفوظ از تو یک جزوست و خوانند کتاب
و آسمانی در علو اما برون از انقلاب
مدح سلطان جهان واله اعلم بالصواب
خان کسری مرتبت خاقان اسکندر چناب
در رافت را صد باران رحمت را سحاب
خاک هنگام درنگ و باد هنگام شتاب
حاسدان حضرت اعلی او شر الدواب^(۴)
شاه گردون را فروغ خاطرش نایب مناب
در جهان سرفرازی تیغ او مالک کرقاب
نیست جز در حلقه مرغول^(۵) خوبان اضطراب
گردم از عیسی زند چون خر بماند در غلاب^(۶)
آسمان این خنجره زمین بر آورد از قراب^(۷)

(۱) بضم و کسر و او یعنی حایلیست (۲) بر کشتن (۳) ساحت خانه و در گاه (۴) بدترین

حیوانات (۵) موی تابدار و پیچیده (۶) با تلاق (۷) بکسر قاف یعنی نیام

کتاب از جام جودش جرعه می خورد دست از آن
 ای ابد را آستین کسوت عمرت طراز
 اطلس پیروژه گلریز والای فلک
 پهلوی گاوزمین از نعل شبرنگت ستوه
 بر فلک رای قضا حکمت چو راند احتساب
 تا عمود صبح صادق را خطر نبود زکوه
 سایبان بر چرخ زن تا خیمه قدر ترا
 دستگیرت باد لطف ایزدی همچون عنان
 بر در و دیوار میافتد جو مستان خراب
 وی از در آستان در گه حکمت مآب
 پیش ماه رایت همچون قصب بر ماهتاب
 گرده شیر سپهر از آتش تیغ کباب
 زهره بر بطن نواز از چنگ بندازد رباب
 تا طناب مهر تابانرا خلل نبود زتاب
 صبح می سازد عمود و مهر میتابد طناب
 پای بوست باد چرخ چنبری همچون رکاب

فی مدح المرتضی الاعظم عضد الدنیا والدین ابو علی

قم اللیل یا صاحبی بالرکاب^(۱)
 الی دار سلمی و بلغ سلامی
 ز ماوای مألوف دورم و لیکن
 چو شمع ز سوز دل و آب دیده
 فجب بالمطیآت طویل البرازی
 بوادی جواشیران رحمت فاصعد
 نظر کن بسوی خیم غوانی^(۱۱)
 زیار و دیارم خیر ده که هستم
 و قطع لاجلی الفلا^(۲) والسباسب^(۳)
 بدان گلعدار مسلسل ذوایب^(۴)
 روانم بسوی مآبست^(۵) آرب^(۶)
 رسیده بلب جان والجسم ذائب^(۷)
 و دثر کساء الدجی و الغیاب^(۸)
 عالی ربوة^(۹) کالنجوم الثواقب^(۱۰)
 گذر کن بکوی عظام صواحب^(۱۲)
 اسیر عم هجر العمر ذاهب^(۱۳)

(۱) جمع رکاب و آن بمعنی شتر نیست که با آنها سفر میکنند (۲) جمع فلا تست بمعنی دشت بی آب و گیاه (۳) بیابانها و زمین های برابر و دور (۴) گیسوها (۵) بازگشت و جای بازگشت (۶) حریس (۷) گدازان (۸) جمع غیب بمعنی تاریکی (۹) پشته و بلندی (۱۰) نجم ناقب ستاره بلند و روشن و نام کیوان (۱۱) زنان (۱۲) دوستان بزرگ (۱۳) رونده